



شعله جاوید

ارگان مرکزی

حزب کمونیست (مائویست)

افغانستان

جریده «شعله جاوید» ارگان
مرکزی حزب کمونیست (مائویست)
افغانستان است که عمدتاً در خدمت
تدارک، برپائی و پیشبرد جنگ
مقاومت ملی مردمی و انقلابی
(شکل مشخص کنونی جنگ خلق)
قرار دارد.
(اساسنامه حزب ...)

شماره سیزدهم

دوره سوم

جوزا - سرطان ۱۳۸۵ (جون ۲۰۰۶)

پیچیدگی تضادهای جامعه ورده بندی درست آنها

همانطوری که تداخلات و تاثیرگذاری های تضادهای کجانبه نبوده و دوجانبه و چندجانبه میباشند، ساحات تاثیرگذاری تضادهای بیادینوارچین از هم جدانیستند، بلکه بصورت همزمان وهم مکان درهمدیگر تداخل میکنند. به همین جهت است که یک نیروی سیاسی مشخص نمیتواند صرفاً حامل وعامل یک تضاد یا یک جهت یک تضاد معین باشد. جامعه افغانستان به مثابه یک جامعه مستعمره - نیمه فئودال، دارای سه تضاد بزرگ است:

- ۱ - تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی.
- ۲ - تضاد توده های مردمان کشور با طبقات حاکم فئودال و بورژوا کمپرادور.
- ۳ - تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی.

این تضادها همه ریشه در تضاد اساسی نظام ارتجاعی وابسته به امپریالیزم در کشور دارد که گاهی حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی دارد و گاهی حالت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی، حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی تفاوت های کیفی ای با حالت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی دارد، ولی از اساس با آن یکی است. حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی در واقع وضعیت تشدید یافته حالت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی از وجه سلطه امپریالیستی است. تضاد اساسی در هر دو حالت با هم منطبق بوده و یکی محسوب میگردد. تفاوت کیفی میان این دو حالت، تفاوت در تضاد عمده آنهاست. تضاد عمده فعلی جامعه افغانستان، که در حالت مستعمراتی - نیمه فئودالی قرار دارد، تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی است که مشخصاً بصورت تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان تبارزمینماید. در زمان اشغال افغانستان توسط قوای سوسیال امپریالیستی نیز چنین حالتی وجود داشت. در آن زمان نیز، تضاد عمده، تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی بود که مشخصاً بصورت تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با اشغالگران سوسیال امپریالیست و خائنین ملی ...
بقیه در صفحه: ۲

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست انقلابی امریکا

گزارشگر شعله جاوید - هالند

تلاش داشتم که در حاشیه راهپیمایی زنان، از فرصت استفاده کنم و با رفیق مری لو گرینبرگ که از طرف حزب کمونیست انقلابی امریکا بخاطراین راهپیمایی و کارزار به اروپا آمده است، مصاحبه ای را ترتیب بدهم. اما از یک طرف تنگ بودن وقت و از طرف دیگر اجرای برنامه ها یکی پس از دیگری این مسئله را بعقب می انداخت. بالاخره در شب آخر در حالیکه در سالون بحث های داغ کارزار و برنامه های هنری در جریان بود، در بیرون سالون شلوغ بود و آخرین گفتگوها در حال انجام بود، این مصاحبه را به پیش بردیم. هرچند وقت کم بود اما فرصت خوبی بود و توانستیم این مصاحبه را انجام دهیم و در شرایط اشغال کشور مان توسط امپریالیستهای آمریکایی، نظر و پیام رفقای مائوئیست و مردم پایه یی امریکا و احساسات آنها نسبت به این جنگ را دریابیم.

بقیه در صفحه: ۱۶

تظاهرات بیسابقه مائوئیست های نیپال در پایتخت (کتمندو)

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۵ جون ۲۰۰۶

در روز دوم جون، حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) یک گردهمایی عظیم و بیسابقه بر گزار کرد. پس از سالها، مائوئیست ها توانستند دست به یک فعالیت علنی در پایتخت بزنند. بی بی سی گزارش داد که جمعیت شرکت کننده حداقل به ۲۰۰ هزار نفر میرسید. اما در تخمین های دیگری، رقم نیم میلیون نفر ذکر گردیده است. به دلیل جمعیت بزرگی که به طرف شهر سرازیر شده بود، مسیر های ترافیک تغییر یافته بود
بقیه در صفحه: ۲۳

پیچیدگی تضاد های جامعه...

دست نشانده شان یعنی رژیم پوشالی بورژوا کمپرادور و رویزیونیست، تبارز نموده بود .

اما در حالت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی که طبقات ارتجاعی استثمارگر و ستمگر حاکمیت را در دست دارند و سلطه امپریالیزم نسبتاً بصورت غیرمستقیم اعمال می گردد ، تضاد میان توده های خلق های کشور و طبقات حاکم فئودال و بورژوا کمپرادور به تضاد عمده تبدیل می گردد . چنین حالتی در طول دوران سلطنت ظاهر شاه و حاکمیت پنج ساله داود خان وجود داشت .

در حالت نیمه فئودالی - نیمه مستعمراتی ، در صورتی که مداخلات امپریالیست ها بسیار فعال و شدید باشد، خصوصاً از لحاظ نظامی، تضاد عمده به دو شکل دیگر نیز می تواند تبارز نماید . در صورتیکه ارتجاع حاکم با پشت گرمی های مستقیم و غیر مستقیم امپریالیست هادر مواجهه با مبارزات وسیع و گسترده توده های خلق ها قرار داشته باشد ، تضاد عمده عبارت از تضاد میان توده های خلق ها از یکطرف و ارتجاع و امپریالیزم ، بصورت مشخص پشتیبانان امپریالیستی فعال ارتجاع حاکم ، از طرف دیگر خواهد بود . چنین حالتی از زمان کودتای هفت ثور تا زمان تجاوز قوای سوسیال امپریالیستی بر افغانستان ، وجود داشت . اما در صورتیکه ارتجاع حاکم در مواجهه با مبارزات وسیع و گسترده توده های خلق ها قرار نداشته باشد ، تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی تشدید می یابد و این تضاد ، به تضاد عمده تبدیل می گردد . چنین شرایطی در زمان جنگ های خانمان بر انداز ذات البینی میان جهادی ها و همچنان در زمان طالبان ، که دوره جنگ میان طالبان و جهادی ها بود ، وجود داشت .

عمده بودن تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان در شرایط فعلی ، به این معنی نیست که تضاد میان توده های خلق ها و طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور و همچنان تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی ، دیگر عملکرد و تاثیر گذاری ای بر اوضاع ندارند . بالا تر از این ، باید گفت که عمده بودن این تضاد به این معنی نیست که آن دو تضاد بزرگ ، دیگر عملکرد و تاثیر گذاری شان بر اوضاع کم اهمیت و قابل انصراف میباشد. آن تضادها با وجودی که در مرحله فعلی تابع تضاد عمده گشته و توسط آن سمت و سو پیدامی نمایند، اما در عین حال به مثابه تضادهای بزرگ جامعه باقی میمانند و تاثیر گذاریهای بزرگ شان بر روند تکامل جامعه، منجمله تاثیر گذاریهای معینی بر روند حرکت تضاد عمده، را حفظ میکنند .

تضادهای بزرگ و همچنان تضادهای مهم و غیر مهم دیگر جامعه با همدیگر متداخل بوده و همه روی هم بصورت متقابل تاثیر می گذارند . همانطوری که این تداخلات و تاثیر گذاری ها یکجانبه نبوده و دوجانبه و چند جانبه میباشند ، ساحات تاثیر گذاری تضادهای بورژواچین از هم جدانیستند، بلکه بصورت همزمان و هم مکان در همدیگر تداخل میکنند. به همین جهت است که یک نیروی سیاسی مشخص نمی تواند صرفاً حامل و عامل یک تضاد یا یک جهت یک تضاد معین باشد .

مثلاً نیروی انقلابی حامل و عامل یک جهت از تضاد عمده ، جهت خلق ها و ملیت ها ، در مقابله و مبارزه با اشغالگران و دست نشاندهگان شان است ؛ ولی در عین حال عامل و حامل یک جهت از تضاد میان توده های خلق ها و طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور (جهت توده های خلق ها) و همچنان عامل و حامل مبارزه علیه کلیت کشمکش ها میان مرتجعین ، است و نمی تواند مبارزاتش را با توجه به این مجموعه کلی پیش نبرد . قدر مسلم است که این نیرو نمی تواند تفاوت میان تضاد عمده و تضاد های غیر عمده را نادیده بگیرد و با همه آنها برخورد یکسان داشته باشد . علاوه ، نیروی انقلابی در رابطه با تضاد های مهم جامعه ، یعنی تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار و تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون ، نیز در جهت زنان و ملیت های تحت ستم قرار دارد و نمی تواند مبارزه علیه شوونیزم جنسی و ملیتی را به فراموشی بسپارد . ولی مکلف خواهد بود که این مبارزات را در تابعیت از تضاد عمده و در پیوند با تمام تضاد های بزرگ به پیش ببرد .

طالبان را در نظر بگیریم (در اینجا منظور از طالبان آن بخش از طالبان است که علیه اشغالگران و رژیم کرسی می جنگند و نه تسلیم شده های شان) :

طالبان کسانی اند که حاکمیت شان توسط اشغالگران سرنگون گردید، حاکمیتی که تاحد زیادی بایست گرمی و حمایت خود آنها به وجود آمده بود. ولی مقاومت طالبان علیه متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده ادامه یافته است. این وضعیت ، موقعیت آنها را در رابطه با تضاد عمده مشخص مینماید. اما صرفاً توجه به این موضوع، علیرغم عمده بودنش، نحوه برخورد و تعیین سیاست های مناسب در قبال طالبان را نمی تواند بصورت تمام و کمال معین و مشخص سازد . طالبان از لحاظ طبقاتی ماهیت یکسانی با رژیم

دست نشانده دارند. در این مورد باید گفت که رنگ و بوی فئودالی آنها نسبتاً غلیظ تر و پر رنگ تر نسبت به رژیم دست نشانده است و نمای بورژوا کمپرادوری آن نسبتاً ضعیف تر . همین ماهیت طبقاتی استثمارگرانه و ستمگرانه ، چهار موضوع دیگر در رابطه با آنها را به وجود می آورد . یکی اینکه مقاومت آنها علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده مبتنی بر منافع اکثریت قاطع توده ها به ویژه کارگران و دهقانان نیست ، بلکه مبتنی بر منافع فئودال ها و بورژوا کمپرادور ها است . دیگر اینکه مقاومت آنها بر پایه دشمنی سیستماتیک بانظام سرمایه داری امپریالیستی ، که تجاوز و اشغالگری امپریالیست ها از ان ناشی میشود ، نیست . چنین مقاومتی حتی اگر به موفقیت نیز بینجامد ، در بهترین صورت صرفاً می تواند حالت مستعمراتی را به حالت نیمه مستعمراتی بدل نماید . بنا بر این چنین مقاومتی نجات از تمامی اشکال سلطه امپریالیستی را اصلاً نمی تواند متحقق بسازد . علاوه میتواند زمینه ساز وابستگی به سائر قدرت های امپریالیستی گردد . سوم اینکه در شرایط ویژه کنونی افغانستان ، که کشور علاوه از تجاوزات و مداخلات امپریالیست ها ، آماج مداخلات رژیم های ارتجاعی خارجی نیز هست ، مقاومتی با اینچنین ماهیت طبقاتی می تواند - در واقع تاحد معینی توانسته است - آلت دست رژیم های ارتجاعی خارجی قرار بگیرد . چهارم اینکه بنا به همین ماهیت طبقاتی ، تضاد میان طالبان و رژیم دست نشانده ، صرفاً تضاد میان مقاومت کنندگان در مقابل متجاوزین و اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده اشغالگران نیست، بلکه در عین حال ، تضاد میان دودسته بندی ارتجاعی فئودال کمپرادور نیز محسوب می گردد .

علاوه در رابطه با شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی تفاوت ماهوی و اساسی میان طالبان و رژیم دست نشانده وجود ندارد. حتی بطور مشخص باید گفت که غلظت شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی طالبان نسبت به شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی رژیم دست نشانده بیشتر است . مخالفت طالبان با رژیم دست نشانده و مقدم بر آن مخالفت شان علیه اشغالگران امپریالیست ، در مورد مسائل مربوط به زنان و ملیت ها ، مبتنی بر همین غلظت بیشتر شوونیزم ملی و شوونیزم جنسی شان است . مثلاً آنها پذیرفته شدن کثیر القومیتی بودن افغانستان و به رسمیت شناخته شدن زبان های دیگر ، غیر از زبان پشتو، را در قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان به

عنوان یک حرکت ضد وحدت ملی و تجزیه طلبانه مورد نکوهش قرار میدهند و به این ترتیب طرفدار حاکمیت شوونیستی ملی غلیظ تری نسبت به رژیم دست نشانده هستند. در مورد مسئله زنان، طالبان اقدامات ناچیز و نمایشی رژیم دست نشانده برای زنان را به مثابه اقدامات ضد اسلامی و ضد فرهنگ ملی که هدفش ترویج فحشا و فساد اخلاقی و تضعیف خانواده است، به شدت محکوم می نمایند. به همین جهت است که هر جائیکه دست شان برسد، مکاتب دخترانه را به آتش می کشند و می بندند و کارمندان زنانه را خانه نشین می سازند. غلظت شوونیسم ملی و شوونیسم جنسی طالبان نسبت به رژیم دست نشانده نه تنها امروز مشخص و روشن است بلکه در زمان حاکمیت شان نیز بخوبی هویدا بود.

از لحاظ ایدئولوژیک نیز تفاوت ماهوی میان اسلامیزم رژیم دست نشانده و اسلامیزم طالبان وجود ندارد. اما به وضوح اسلامیزم طالبان نسبت به اسلامیزم رژیم دست نشانده پر رنگ تر است. به عبارت دیگر اسلامیزم طالبان مبتنی بر اسلام ناب است و اسلامیزم رژیم دست نشانده رگه های کم رنگی از مدرنیسم را با خود دارد. اما طالبان از لحاظ ایدئولوژیک به نحو بسیار محکمی بر روی این تفاوت اتکاء می کنند. آنها رگه های کم رنگ مدرنیستی در اسلامیزم رژیم دست نشانده را به معنی عدم خلوص در پذیرش اسلام تلقی کرده و رژیم را به منافقت متهم می کنند، منافقتی که به نظر آنها خطر بزرگی را متوجه اسلام می سازد. طالبان با تکیه بر همین موضع گیری ایدئولوژیک، رژیم را حاکمیت منافقی می داند که فقط برای فریب مسلمانان ماسک دروغین جمهوری اسلامی افغانستان را به چهره کشیده است. آنها آشکارا می گویند که: «در اسلام دموکراسی نیست و در مورد رژیم می گویند که چون دموکراسی می خواهد لذا یک رژیم اسلامی نیست. البته آنها وقتی که می گویند: «در اسلام دموکراسی نیست راست می گویند؛ اما گفته شان در مورد اینکه: رژیم کرسی دموکراسی می خواهد»، گفته درستی نیست. طالبان طرفدار امارت اسلامی هستند و جمهوری اسلامی را، که در افغانستان به مفهوم سیستم سیاسی چند حزبی اسلامی مطرح گردیده است، قبول ندارند. خلاصه طالبان مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تفسیر اسلامی می کنند و این مقاومت را بمثابة جهاد اسلامی مشخص می نمایند.

به این ترتیب اگر تضاد عمده یعنی تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده را در نظر بگیریم، می بینیم که طالبان در ضدیت با اشغالگران و رژیم دست نشانده قرار داشته و مقاومت شان را علیه آنها

ادامه می دهند. اما این مقاومت چه از لحاظ ماهیت و چه از لحاظ شکل و صورت عمیقاً ارتجاعی است و همین امر زمینه های زیادی برای سازش و تبانی میان آنها و اشغالگران و رژیم می تواند به وجود آورد. یک نکته بسیار مشخص و روشن درین مورد این است که حاکمیت طالبان خود در زمانش تا حد زیادی متکی به حمایت همین اشغالگران امروزی بود و هم اکنون نیز بخش مهمی از طالبان دیروزی، به شمول کرسی، در ترکیب حاکمیت پوشالی سهم دارند و بلکه نقش مهمی در این ترکیب بر عهده دارند. همین امر باعث می گردد که اشغالگران و رژیم دست نشانده در عین حالیکه سیاست سرکوب قهری در مورد مقاومت ارتجاعی طالبان را پیش می برند، سیاست آشتی در قبال آنها را نیز باز می گذارند و راه مذاکره و سازش با آنها را مسدود نمی کنند. اینها مجموعاً عواملی اند که بر مقاومت طالبان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده خدشه وارد می سازند و آن را از پایه محکم و پیگیر بی بهره می سازند. این موضوع بخصوص در صورت اوج گیری مقاومت ملی مردمی و انقلابی بیشتر از پیش قابل دقت و در خور توجه خواهد بود. طالبان در قبال چنین مقاومتی چه سیاستی را در پیش خواهند گرفت؟ احتمال زیاد وجود دارد که آنها سیاست خصمانه ای در قبال این مقاومت در پیش بگیرند، ولی در عین حال این امکان نیز وجود دارد که آنها مخالفت شان علیه چنین مقاومتی را تا سرحد تصادمات نظامی تشدید نمایند و یا نتوانند تشدید نمایند.

در هر حال با توجه به اینکه آنها بخشی از مقاومت عمومی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده را تشکیل می دهند، قطب انقلابی و وظیفه دارد که در عین تدارک، بر پایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده، نوعی همسویی عمومی در مقاومت با آنها بوجود بیاورد و یا اقل از به وجود آمدن جوهر خورد نظامی میان دو طرف جلوگیری نماید. مسلم است که غیر از برخورد ها و مبارزات مسلحانه میان دو طرف بر سر اختلافات شان در مورد چگونگی و شکل مقاومت، مبارزات سیاسی - ایدئولوژیک بر سر چنین مسائلی میان شان ادامه خواهد یافت و نمی تواند که ادامه نیابد.

ولی اگر به سائرتضادها، غیر از تضاد عمده، نظر اندازیم، می بینیم که گرچه تفاوت ماهوی میان رژیم دست نشانده و طالبان در عرصه این تضادها وجود ندارد، ولی از جهات معینی وضعیت طالبان نسبت به وضعیت رژیم دست نشانده منفی تر است. همین امر یکی از عوامل عینی تسلیم طلبی های تعدادی از چپی های سابق در قبال اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده محسوب میگردد. آنها با توجه به ماهیت نسبتاً غلیظ فئودالی و

شوونیستی، اعم از شوونیسم ملی و جنسی، طالبان نسبت به رژیم دست نشانده و همچنان رنگ و بوی تند تر اسلامی و ضد دموکراتیک آنها، رژیم دست نشانده و امپریالیست های اشغالگران نسبت به آنها ترجیح می دهند و در صف آنها می ایستند.

این موضوع در زمانیکه افغانستان توسط قوای متجاوز سوسیال امپریالیستی اشغال شده بود و رژیم دست نشانده آنها در کابل حاکمیت داشت، نیز تقریباً به همین گونه بود. اما در آن وقت، چپ افغانستان تقریباً در مجموع روی تضاد عمده تکیه کاملاً یک جانبه نمود و در واقع نوعی تسلیم طلبی در قبال نیرو های اسلامی را در پیش گرفت. آن تسلیم طلبی در قبال نیرو های اسلامی مقاومت، خواهی نخواهی نظر به ماهیت خود، در سطوح معینی به تسلیم طلبی ملی در قبال اشغالگران سوسیال امپریالیست و رژیم دست نشانده شان تبدیل گردید. ونمی توانست که تبدیل نگردد. به همینگونه تسلیم طلبی ملی امروز عناصر و گروه های سابقا چپی نمی تواند تسلیم طلبی طبقاتی در قبال نیرو های اسلامی شامل در حاکمیت پوشالی و همچنان کل نیرو های ارتجاعی اسلامی، را در بر نداشته باشد.

بهر حال، با در نظر داشت چگونگی برخورد به تضاد عمده و مجموع تضادهای بزرگ و مهم جامعه، می توان به روشنی درک کرد که مناسبات میان مقاومت ملی مردمی و انقلابی تحت رهبری قطب انقلابی جامعه و بصورت مشخص مائوئیست ها و مقاومت مذهبی فئودال کمپرادوری و ارتجاعی طالبان و هم قماشان شان، مناسبات صاف و هموار و راحتی نیست و نمیتواند باشد. باید نهایتاً کوشش به عمل بیاید که مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان دو طرف، چه در رابطه با چگونگی برخورد به تضاد عمده و چه در رابطه با اختلافات در عرصه تضاد های دیگر، به مبارزات مسلحانه انکشاف نیابد. اما درینجادو موضوع جدی قابل دقت وجود دارد. یکی اینکه جلوگیری از انکشاف مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی میان دو طرف، که با توجه به اختلافات ناگزیر و اجتناب ناپذیر است، به مبارزات مسلحانه صرفاً با کوشش و تلاش یکجانبه قطب انقلابی امکان پذیر نیست. اگر آنها به قیمت تلاش کنند علیه مقاومت ملی مردمی و انقلابی دست به جنگ بزنند، این مقاومت باید برای دفاع مسلحانه از خود و افشای گری در مورد سیاست انحصار طلبانه و تفرقه افکنانه ای که در نهایت به سود اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام میشود، قاطع و جدی عمل نماید. دیگر اینکه نفس تدارک، بر پایی و پیشبرد مقاومت ملی مردمی و انقلابی متضمن خط کشی ایدئولوژیک - سیاسی، تشکیلاتی و نظامی با مقاومت مذهبی فئودال کمپرادوری و ارتجاعی است. بدون چنین خط کشی روشن و صریح و تکیه استوار بر آن، نه می توان تدارک برای بر پایی مقاومت انقلابی را پیش برد و نه تداوم آنرا تضمین

مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دستنشانده آنها، قبل از همه مبتنی بر الزام و ضرورت اساسی ای است که دستیابی اصولی و اطمینان بخش پیروزی و فرجام موفقیت آمیز کل مقاومت، قاطعانه میطلبد. چنین مقاومتی است که به توده هاراه نجات حقیقی شان رانشان میدهد و آنها را از سرگردانی انتخاب میان انقیاد ملی در قبال اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان و تاریک اندیشی پررنگ تئوکراتیک و بنیادگرایانه طالبی نجات میدهد. در رابطه با این موضوع باید قاطعانه گفت که جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی نه تنها محور مبارزاتی مقاومت همه جانبه علیه اشغالگران امپریالیست و رژیم پوشالی را تشکیل می دهد، بلکه در عین حال نقش محوری ای در مبارزه بخاطر جلوگیری از غصب کل مقاومت توسط ارتجاع تئوکراتیک طالبی نیز بازی مینماید. این تجربه ای است که به بهای خون های بسیاری از زمان جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی گرفته ایم.

به این ترتیب جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی با وجودی که از لحاظ نظامی بصورت مستقیم متوجه اشغالگران امپریالیست و رژیم دستنشانده است، اما از لحاظ کلیت ایدئولوژیک - سیاسی خود نقش محوری در مبارزه علیه کلیت امپریالیسم و ارتجاع بازی مینماید. تا موقعی که ما نتوانیم چنین جنگی را برپا نموده و پیش ببریم، مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی مان علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده و همچنان مقاومت ارتجاعی طالبان، موثریت و کارآئی چندانی نخواهد داشت. ضرورت برپایی قدرتمند قطب انقلابی، مستلزم برپایی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی و در حال حاضر مبارزه تدارکی قدرتمند برای برپایی آن است.

سیاسی، نیز الزامی و ضروری است. در غیر آن انحلال طلبی ایدئولوژیک به وجود می آید و این می تواند زمینه ساز هر نوع انحلال طلبی دیگری گردد. - از لحاظ سیاسی نه تنها روی اهداف و شعارهای محوری مبارزاتی مان یعنی شعارها و اهداف محوری مربوط به جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، انقلابی، انقلاب دموکراتیک نوین و جهتگیری سوسیالیستی آن، استواری و ایستادگی داشته باشیم، بلکه پیشبرد این اهداف و شعارها را مستقیماً در رابطه با پایه های اجتماعی سیاست انقلابی در مجموع و جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی بطور خاص، یعنی توده ها و به ویژه کارگران، به مثابه نیروی رهبری کننده، و دهقانان، به مثابه نیروی عمده، و با توجه به منافع اساسی و خواست های حقیقی آنها، منطبق با مشی انقلابی توده ای، به پیش بریم. ممکن است ایستادگی صرف تئوریک روی اهداف و شعارهای مبارزاتی زیاد مشکل نباشد، ولی وقتی مبارزات انقلابی نتواند بصورت مستحکم و استوار بر پایه های اجتماعی خود متکی گردد، اساس مادی برای انصراف از اهداف و شعارهای انقلابی موجود خواهد بود و دیر یا زود انحرافات تئوریک را نیز بدنبال خود خواهد آورد.

- از لحاظ تشکیلاتی روی استقلالیت تشکیلاتی کمونیستی و ملی - دموکراتیک، چه در رابطه با استقلالیت حزبی و چه در رابطه با استقلالیت کاری برای ایجاد جبهه متحد ملی واردی توده ای، یعنی مبارزه مستقل برای ایجاد هر سه سلاح انقلاب، پیگیری و استواری غیر قابل انصراف و مداوم وجود داشته باشد.

- از لحاظ نظامی روی ایجاد و پرورش نیروی نظامی مستقل ملی مردمی و انقلابی بطور پیگیر و استوار و مداوم کار و پیکار خلیل ناپذیر صورت بگیرد. درین مورد ضرورت است که علیه کار پوششی نظامی، که انحراف نظامی عمده چپ در زمان مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی بود، مرزبندی و خط کشی دقیق و پیگیر وجود داشته باشد، با تمام توان و قوت علیه در غلطیدن به این انحراف و گرایشات مربوطه آن بصورت جدی و مداوم مبارزه صورت بگیرد و قاطعانه از پوشش بازی های نظامی جلوگیری به عمل آید.

- یکی از راه های موثر برای تامین موفقیت در فعالیتهای مبارزاتی تدارکی برای برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی و پس از آن پیشبرد پیروز مندانه و هر دم پیشرونده آن، پیوند استوار قطب انقلابی با جنبش بین المللی کمونیستی و جنبشهای ملی خلق ها و ملل تحت ستم جهان و مبارزه برای استحکام و گسترش هر چه بیشترین پیوند است. انترناسیونالیزم پرولتری یک اصل رهنما است و ایستادگی روی آن انصراف ناپذیر و غیر قابل اجتناب. با توجه به تمامی مطالبی که تا حال گفتیم، پیشبرد مبارزه برای برپایی و پیشبرد

نمود. از این جهت مبارزه ایدئولوژیک - سیاسی علیه طالبان و هم قماشان شان و تکیه روی استقلالیت تشکیلاتی و نظامی قطب انقلابی و مبارزه برای گسترش و استحکام روز افزون آن، اجتناب ناپذیر و غیر قابل انصراف است.

در رابطه با این موضوعات همیشه باید توجه داشت که اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده، پس از برپایی مقاومت ملی مردمی و انقلابی، با تکیه بر خصلت غلیظ ارتجاعی و مذهبی طالبان و هم قماشان شان، مداوم بصورت مستقیم و غیر مستقیم کوشش خواهند کرد که آنها را تحریک نمایند تا دست به جنگ داخلی بزنند. هوشیار بودن در مقابل چنین توطئه هایی نهایت ضروری است و یقیناً اتخاذ تاکتیک های معین و مشخص سیاسی در قبال طالبان، از دید هوشیاری های تاکتیکی و در مواردی از دید گذشت های تاکتیکی و همچنان هوشیاری و افشاگری در مورد سیاست تفرقه افکنانه اشغالگران و دست نشاندهگان شان را ناگزیر میسازد.

چرا باید روی چنین سیاستی پافشاری نمود و علیه برپایی جنگ داخلی مبارزات جدی و پیگیری رابه پیش برد؟ چه باید کرد تا اتخاذ چنین سیاستی در نهایت به انصراف از شعار های ملی، مردمی و انقلابی منجر نشود؟

پافشاری روی چنین سیاستی و جدیت و پیگیری در تطبیق آن بخاطری ضروری است که متمرکز کردن تمام توان و نیروی مبارزاتی مسلحانه علیه دشمن عمده ضروری است و هر گونه عدم تمرکز درین مورد به نفع اشغالگران و رژیم دست نشانده تمام میشود. باید نهایت تلاش و کوشش مان رابه عمل بیاوریم که تمام توان و ظرفیت مبارزاتی مسلحانه خود را علیه دشمن عمده بکار اندازیم و از مصرف نمودن آن در مسیر های غیر عمده یعنی در تقابل علیه دشمن غیر عمده یا طالبان و هم قماشان شان، جلوگیری نماییم.

اما در رابطه با عدم انصراف از شعار های ملی مردمی و انقلابی باید گفت که چنین عدم انصرافی و کوشش برای گسترش و تعمیق هر چه بیشتر آنها در سطح جامعه فقط و فقط در صورتی ممکن و میسر و پیشرونده است که:

- از لحاظ ایدئولوژیک دورنمای غائی و هدف نهائی مان راهمیشه بخاطر داشته باشیم و چراغ راهنمای مان قرار دهیم. به عبارت دیگر چشم بر نداشتن از هدف غائی کمونیسم و الزامات کشوری و بین المللی آن است که در مقابل در غلطیدن به جهت گم کردگی تضمین به وجود می آید. چنین تضمینی بصورت پیگیر و مداوم مورد نیاز است و همیشه باید صیقل داده شود. ماهیت پرولتری و هویت کمونیستی پیشاهنگ نقش محوری بر عهده دارد. تکیه روی این ماهیت و هویت، نه تنها در ضدیت با دشمنان، بلکه در رابطه با متحدین

آدرس پستی جهانی برای فتح :

**AWTW - Gloucester Street
LONDON WC1N 3XX UK.**

سایت اینترنتی جهانی برای فتح :

WWW.AWTW.org

سایت حزب کمونیست ایران

(م ل م) در انترنیت :

WWW.SARBEDARAN.ORG

آدرس ایمیل حقیقت :

Haghighat@sarbedaran.org

ارزیابی یک نقد از اساسنامه و برنامه حزب...

تولیدی حاکم بر افغانستان در برنامه حزب)
۳ - از درون سازمان های غیر دولتی کمک رسانی مرتبط به منابع امپریالیستی ، عناصری به موقعیت بورژوا کمپرادور رسیده اند و عناصر دیگری نیز در حال دستیابی به چنین موقعیتی اند. (بخش مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان در برنامه حزب)

۴ - قشر کوچک بورژواکمپرادور های بر آمده از درون سازمان های غیر دولتی کمک رسانی نیز از لحاظ موقعیت در بخش بورژوازی کمپرادور غیر بروکرات جای می گیرد. (بخش طبقات اجتماعی جامعه افغانستان در برنامه حزب)

۵ - اقلشار کثیرالعهده خرده بورژوازی ، بخش گسترده ای از نفوس شهر های افغانستان و قسما روستاهای آن را تشکیل می دهد و بطور عموم به دو بخش تقسیم می شوند ؛ بخشی که مرتبط به بازار است و بخشی که مرتبط به دولت و موسسات کمک رسانی غیر دولتی است .

۶ - ... کارمندان موسسات کمک رسانی غیر دولتی ، آن بخش از خرده بورژوازی را تشکیل میدهند که بخوبی ازوضع موجود مستفید میگردند . از آنجائیکه بخش عمده کمک های امپریالیستی برای بازسازی افغانستان از طریق موسسات کمک رسانی غیر دولتی به مصرف میرسد ، کارمندان این موسسات در سراسر کشور گسترده شده اند . موقعیت این بخش که مستقیماً به سرمایه های امپریالیستی وصل است ، در کل نسبت به تمامی بخش های دیگر خرده بورژوازی بهتر است . افراد این بخش با معاشات خوب و تسهیلات نسبتاً عالی زندگی از سائر بخش های خرده بورژوازی متمایز هستند .

۷ - قشر فوقانی خرده بورژوازی مرتبط به دولت و موسسات کمک رسانی غیر دولتی از لحاظ موقعیت طبقاتی به بورژوازی کمپرادور نزدیک است . افراد این قشر بطور کلی از

عمل آمده است ، اما مجموع انتقادات بهم ربط داده نشده و به صورت یک جمعبندی منسجم کلی مطرح نگردیده اند . در نتیجه ، همانطوریکه در انتقادات نقد نویس بر اساسنامه حزب نیز دیدیم ، اصلاً نتیجه گیری نهائی و کلی منسجم از انتقادات وارده به عمل نیامده است .

انتقادات وارده بر برنامه حزب توسط نقد نویس را تحت چند عنوان مورد ارزیابی قرار می دهیم :

در مورد سازمان های کمک رسانی غیر دولتی

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان ، در بخش های مختلف ، در هفت مورد روی سازمان های کمک رسانی غیردولتی مکث کرده و جوانب مختلفی از نقش این سازمان ها و نتایج فعالیت های آن ها را بیان کرده است :

۱ - ریخت و پاش های سازمان های غیر دولتی و فساد و اختلاس و چور و چپاول مروج در ارگان های متشتت و متفرق دولتی ، بخش مهمی از کمک ها را یا از میان میبرد و یا به مجرا های شخصی می اندازد . (بخش سیمای کنونی افغانستان در برنامه حزب)

۲ - موقعیت اشغالگرانه امپریالیست های امریکائی و متحدین شان در افغانستان ، این زمینه را برای آنها به وجود آورده است که کلیت فعالیت های اقتصادی مربوط به این کشور را در سطح جهانی کنترل نمایند . علاوه نه تنها به کنترل و شکلدهی مستقیم اقتصاد در داخل کشوری پردازند ، بلکه اقدامات شان را از طریق حاکمیت دست نشاندگی و سازمان های غیر دولتی ، که نهایتاً آنها هم تحت کنترل شان قرار دارند و فعالیت های شان مشروط به حمایت های مستقیم و غیر مستقیم قوت های اشغالگر است ، نیز پیش می برند . (بخش مناسبات

۳ - مسائل مربوط به انقلاب افغانستان (جامعه مستعمره - نیمه فئودال و تضاد های طبقاتی و اجتماعی آن ؛ مضمون و وظایف انقلاب ؛ جهتگیری انقلاب ؛ نیروهای محرکه انقلاب ؛ سه سلاح انقلاب ؛ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ؛ اهداف انقلاب دموکراتیک نوین شامل اهداف سیاسی ، اقتصادی ، فرهنگی و اجتماعی .)

۴ - مسائل مربوط به استراتژی مبارزاتی یا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی به مثابه شکل مشخص کنونی جنگ خلق (قدرت سیاسی از لوله تفنگ بیرون می آید ؛ قیام شهری و کودتا دو بیراهه ؛ جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی جنگ توده یی عمدتاً دهقانی تحت رهبری پرولتاریا ؛ محاصره شهر ها از طریق دهات ، جنگ طولانی ؛ مناطق پایگاهی انقلابی ؛ ارتش انقلابی خلق ؛ تدارک برای برپایی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی یا شکل مشخص کنونی جنگ خلق .)

۵ - ضمایم (سه چهره رویونیوزیم کهن و سه چهره رویونیوزیم مدرن ؛ پیشینه تاریخی افغانستان)

انتقادات نقد نویس تمام قسمت اول ، قسمت چهارم و قسمت پنجم یعنی مسائل عام ایدئولوژیک - سیاسی ، مسائل مربوط به استراتژی مبارزاتی و مباحث رویونیوزیم و پیشینه تاریخی در ضمایم برنامه را در بر نمی گیرد . این انتقادات تماماً روی دو قسمت دوم و سوم یعنی مسائل مربوط به اوضاع کنونی افغانستان و مسائل مربوط به انقلاب افغانستان متمرکز گردیده است . البته انتقادات وارده بر این دو قسمت نیز تمام مسائل مربوط به این قسمت ها را در بر نمی گیرد . اما مقدم براینها ، آنچه در رابطه با این انتقادات دارای اهمیت درجه اول می باشد ، کنده کننده بودن آنها است . انتقاداتی بر این جمله یا آن پاراگراف برنامه حزب صورت گرفته و درین محدوده نتیجه گیری هائی به

ارتباطات خارجی امپریالیستی و ارتباطات دولتی برخوردار هستند و از امتیازات اینگونه ارتباطات بهره می برند. اینها از خوان استثمار بهره ای دارند و مجموعاً خدمت سرمایه های امپریالیستی و کمپرادوری قرار دارند و می توانند خیالات صعود به موقعیت بورژواکمپرادوری رادرسر پیورراندند. از این جهت رویهمرفته از وضع موجود راضی اند و از اشغالگران و رژیم دست نشانده حمایت به عمل می آورند.

(بخش طبقات اجتماعی جامعه افغانستان در برنامه حزب)

امانقدنویس، در صفحات ۳، ۴ و قسمتی از صفحه پنجم نوشته خود، تنها موارد شماره اول و هفتم را مدنظر قرار داده و با نقل آنها چنین وانمود کرده است که برنامه حزب غیر از آن موارد، بحث دیگری در مورد سازمان های کمک رسانی غیر دولتی ندارد.

در مورد موضوع شماره هفتم اصلاً معلوم نیست که نقد نویس چه انتقادی بر آن دارد و فقط مقداری به توضیح و تفصیل پرداخته است. اما در مورد موضوع شماره اول انتقادش روشن است. او می گوید که چور و چپاول و اختلاس و رشوه ستائی هم در موسسات دولتی وجود دارد و هم در موسسات غیر دولتی کمک رسانی و اینکه در برنامه حزب صرفاً ریخت و پاش ها به موسسات غیر دولتی نسبت داده شده، نادرست است. ببینیم موضوع از چه قرار است:

در برنامه حزب گفته می شود که: ریخت و پاش های سازمان های غیر دولتی و فساد و اختلاس و چور و چپاول مروج در ارگان های متشتت و متفرق دولتی، بخش مهمی از کمک ها را یا از میان میبرد و یا به مجراهای شخصی می اندازد.

درینجا ریخت و پاش و فساد و اختلاس و چور و چپاول بصورت مفاهیم مترادف بکار رفته و نه اینکه مثلاً اولی نسبت به دومی حالت تخفیفی داشته باشد. حتی بالاتر از آن اگر میان این دو مقایسه ای صورت گیرد، اولی نسبت به دومی شدیدتر و عمومی تر است. به این معنی که ریخت و پاش نه تنها فساد و اختلاس و چور و چپاول بلکه اصراف و اضافه خرچی های بی رویه را نیز شامل می شود. تحت تاثیر مجموعه این عوامل است که بخش مهمی از کمک ها یا بکلی ضایع می شود و یا به

مجراهای شخصی یعنی جیب اشخاص و افراد زیدخل (مامورین و مسئولین عالیرتبه موسسات دولتی و غیر دولتی) می افتد.

اگر موضوع غیر از این می بود و برنامه حزب، موضوع چور و چپاول و اختلاس و رشوه ستانی در موسسات کمک رسانی غیر دولتی را قبول نمی داشت چگونه ممکن بود به این نتیجه برسد که از درون این موسسات یک قشر از بورژواکمپرادور ها و یک قشر بزرگتر از خرده بورژواهای مرفه که قشر فوقانی آن در حال تبدیل شدن به بورژواکمپرادور ها است، به وجود می آیند؟ واضح است که این چنین موضوع روشن و افتابی را اساساً نمیتوان منکر گردید. قدر مسلم است که مامورین و آمرین این موسسات هر قدر معاش های گزاف داشته باشند و یا هر قدر معاش های گزاف برای شان تعیین نمایند، بدون حیف و میل و استفاده جوئی های وسیع از کمک ها نمی توانند به موقعیت های بورژواکمپرادوری برسند.

درینجا نمی خواهیم بگوئیم که نقد نویس یا کسان دیگری حق ندارند عبارت ریخت و پاش را نسبت به عبارت چور و چپاول و رشوت و اختلاس به مفهوم یک حالت تخفیف یافته تر درک کنند. اگر برنامه حزب تنها در همین یک مورد به موضعگیری علیه این موسسات می پرداخت، درک متذکره می توانست پایه بیشتری داشته باشد. ولی موضعگیری برنامه حزب علیه موسسات کمک رسانی غیر دولتی صرفاً به همین یک مورد محدود نیست. لذا ضرور است که موضعگیری برنامه درین مورد را باید با توجه به تمامی آنچه برنامه درین خصوص میگوید، مورد ارزیابی قرار داد.

نقد نویس پیرامون همان دو مورد نقل شده از متن برنامه حزب، تفصیلاتی ارائه می نماید که در واقع بیان کم و بیش تفصیلی خود موارد نقل شده و همچنان موارد نقل نشده (پنج مورد دیگر) از برنامه است؛ البته به استثنای یک موضوع.

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان به این نظر است که موسسات کمک رسانی غیر دولتی به دلیل پرورش یک قشر از بورژواکمپرادور ها و یک قشر وسیعتر خرده بورژوازی مرفه که افراد بخش بالایی آن می توانند به بورژواکمپرادور ها تبدیل شوند، تضاد های طبقاتی در جامعه را

تشدید می نمایند. اما نقد نویس با وجودی که پرورده شدن بورژواکمپرادور ها و خرده بورژواهای مرفه از درون موسسات کمک رسانی غیر دولتی را قبول دارد، ولی نتیجه ای را که می گیرد این است که نقش این موسسات، نه تشدید تضاد های طبقاتی بلکه تخفیف آنهاست. به مطلب ذیل توجه کنیم:

... کمک های این نهاد ها در شرایط فعلی که توده های میلیونی مردم بطور گسترده از فقر و فلاکت و گرسنگی، بی سرپناهی، بی امنی و عدم دسترسی به سائر ضروریات حیاتی سخت در رنج و عذاب اند؛ حکم داروی مسکن نا چیزی را داشته و منحیث المجموع در تخفیف تضاد های طبقاتی در جامعه نقش بازی میکنند. از این رو این (NGOs) خدمات بزرگی را در اغوای توده های مردم زیر نام بازسازی و نو سازی کشور به نفع امپریالیست های اشغالگر و ارتجاع حاکم انجام می دهند و آرزوی آنها نیز تداوم این وضع در افغانستان است.

(صفحات سوم و چهارم نقد) (تأکیدات از ما است - ش)

اگر موسسات کمک رسانی غیر دولتی منحیث المجموع در تخفیف تضاد های طبقاتی در جامعه نقش بازی می کنند، چگونه می تواند آرزوی آنها تداوم فقر و فلاکت و گرسنگی و... توده های مردم باشد؟ ریفورم های محدود کننده تضاد های طبقاتی می توانند شرایط زندگی توده های مردم را بهتر بسازند. آوردن اینگونه احکام ضد و نقیض در یک پروگراف نشاندهنده این است که نقد نویس به کنه موضوع توجه نکرده و بطور مشخص مسئله تضاد های طبقاتی را از دید مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی مورد دقت قرار نداده است.

شکی نیست که کمکهای امپریالیست هادر تمامی موارد برای توده های مردم حکم داروهای مسکن موقتی راداشته واغواگرانه و فریبکارانه می باشند. این کمکها اساساً برای سرپانگه داشتن و تقویت سلطه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی طبقات ارتجاعی فئودال و بورژواکمپرادور و از یک جنبه پرورش بیشتر بورژواکمپرادورها بصورت میگرد و نقشی در تخفیف تضادهای طبقاتی برعهده ندارد. جهتگیری اساسی این کمکها در روستاها، تقویت فئودالهاست و در شهرها نیز تقویت بورژواکمپرادورها. نفع بسیار ناچیزی که این کمک ها به بخش کوچکی از توده های مردم

می رساند ، فراهم ساختن یک نان بخورونمیر برای آنها است و نه چیز بیشتری. تعدیل و تخفیف تضادهای طبقاتی اساساً یک موضوع مربوط به سیستم مالکیت بر وسائل تولید است و نه مربوط به دستیابی و یا عدم دستیابی به محصولات مصرفی حداقل . بطور مشخص این کمک ها تقویت بیشتر بورژوازی کمپرادور را مدنظر دارد. برای تحقق این امر لازم است که دهقانان بیشتری بصورت جزئی و یا کلی از زمین و مالکیت بروسائل تولید زراعتی کنده شوند و نیروی کار نیمه آزاد و آزاد بیشتری در جامعه به وجود بیاید. مسلم است که این امر به مفهوم تشدید فقر و گرسنگی و فلاکت توده ها است و نه تداوم وضع موجود. نقشی هم که موسسات کمک رسانی غیر دولتی در نیمورد بازی میکنند یک نقش واقعی عینی و عملی است و نه اینکه صرفاً یک آرزو باشد، آنطوری که نقد نویس می گوید .

در مورد تضاد های جامعه

این مبحث قسمت هائی از صفحات ۷ و ۸ نوشته را در بر گرفته است و شدیداً در هم و بر هم و مغشوش و مخشوش است . به مطالب ذیل توجه کنیم :

رابطه بین تضاد عمده و تضاد اساسی جوهر هر تضاد را در کل تعیین میکند .

یعنی چه ؟ در اینجا مقوله 'جوهر' به چه مفهوم بکار برده شده است؟ به مفهوم 'ماهیت' یا به مفهوم 'ذات'؟ به هر مفهومی که بکار رفته باشد، غلط است. جوهر، ذات، ماهیت و خصلت یک تضاد را با مطالعه خود آن تضاد، دو جهت عمده و غیر عمده آن تضاد و با جهت عمده آن باید معلوم کرد. به عبارت دیگر هر تضاد خاص را باید با توجه به ویژگی های خود همان تضاد مورد مطالعه قرار داد .

چند سطر پائین تر :

'تضاد اساسی' پروسه تکامل هر چیزی ، در سرتاسر آن پروسه به چشم می خورد و جوهر آن پروسه را از ابتدا تا انتها تعیین می کند . تنها با حل تضاد اساسی { که } مشخصه و تعیین کننده جوهر آن پروسه خاص است . . .

تضاد اساسی تعیین کننده ماهیت یک پروسه است. ولی چرا نقد نویس بجای مقوله 'ماهیت'، مقوله 'جوهر' را بکار برده است؟ یقیناً او این دو مقوله را به یک مفهوم گرفته است و این غلط است.

به مطالب دیگری در این مبحث توجه کنیم :

'تضاد عمده در هر مقطع از زمان، تضاد اصلی در آن مرحله خاص از تکامل پروسه ای است که توسط تضاد اساسی تعریف میشود . ' .
نخیر! اساساً چنین نیست. کلمه 'اصلی' می تواند به سه معنی در نظر گرفته شود: یکی به معنی مترادف با کلمه 'اساسی'، یکی به معنی متضاد با کلمه 'فرعی' و یکی هم به همان معنی ای که در ترجمه فارسی بیانیه 'جا' آمده است و یاد در امرنامه حزب کمونیست افغانستان آمده بود یعنی ترجمه ای از کلمه " MAJOR " انگلیسی به فارسی .

اگر اصطلاح تضاد اصلی به مفهوم تضاد اساسی گرفته شود ، به همان صورتی که نقد نویس خودش سال ها به همین مفهوم می گرفت ، تضاد عمده هیچگاه نمی تواند تضاد اصلی خوانده شود .

اگر اصطلاح تضاد اصلی به معنی متضاد با تضاد فرعی در نظر گرفته شود ، بازم تضاد عمده نمی تواند به معنی تضاد اصلی یک مرحله خاص از تکامل یک پروسه در نظر گرفته شود. دلیل آن روشن است : تضاد عمده ، در هر حال ، یکی از تضاد های بزرگ (MAJOR) یک پروسه دارای تضاد های متعدد است و عمدگی آن باعث نمی شود که سایر تضاد های بزرگ به تضاد های کوچک و یا فرعی بدل شوند. حتی باید گفت که در سطح دیگری ، تضاد های مهم پروسه نیز به تضاد های غیر مهم و قابل انصراف تبدیل نمیشوند. به عبارت دیگر این تضادها بصورت تضاد های تابع و تحت رهبری تضاد عمده در میآیند ولی هیچگاه به تضاد های فرعی و غیر مهم بدل نمیشوند. در اینجا بهتر است بایک ارزیابی از فرمول بندی تضادها در برنامه حزب ، مسئله را روشن سازیم :

تضاد اساسی :

تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مستعمراتی - نیمه فئودالی .

تضاد های بزرگ :

۱ - تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی .

۲ - تضاد میان توده های مردمان کشور و طبقات حاکم فئودال و بورژوا کمپرادور .

۳ - تضاد میان دسته بندیهای ارتجاعی .

تضاد عمده :

تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرتهای امپریالیستی در شکل مشخص تضاد ملی خلق

ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و خائنین ملی دست نشانده شان .

تضاد های مهم :

۱ : تضاد میان زنان و شوونیزم مرد سالار .
۲ - تضاد میان ملیت های تحت ستم و شوونیزم طبقات حاکمه ملیت پشتون .

در شرایط فعلی که تضاد ملی تمامی خلق ها و ملیت های کشور علیه قدرت های امپریالیستی در صورت مشخص تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با اشغالگران امپریالیست و خائنین ملی دست نشانده شان بصورت تضاد عمده در آمده است ، هم دو تضاد بزرگ دیگر و هم تضاد های مهم دوگانه در جامعه بصورت تضاد های تابع و درجه دوم در آمده و تحت رهبری تضاد عمده قرار گرفته است. اما کامکان بحیث تضاد های بزرگ و مهم جامعه باقی مانده اند. به عبارت روشن تر، تضاد های بزرگ و مهم جامعه در هیچ مرحله ای به تضاد های فرعی و غیر مهم و قابل انصراف تبدیل نمی شوند و در هر حالتی باید بزرگی و اهمیت و شیوه های مبارزاتی معین برای حل شان را در نظر گرفت. یقیناً این شیوه های مبارزاتی معین باید در تابعیت از الزامات تضاد عمده پیش برده شوند ولی غیر قابل انصراف اند. در غیر آن تضاد عمده مطلق میشود و در نتیجه تضاد های بزرگ دیگر و تضاد های مهم در جامعه نظر انداز میگردد .

یک شکل بروز این انحراف ، همان انحراف مطلق سازی مبارزه و مقاومت علیه سوسیال امپریالیزم شوروی و رژیم مزدور ش بود که در دوران مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی دامن 'ساما' ، 'رهائی' و دیگران را گرفته بود . شکل دیگر بروز این انحراف بصورت نظر انداز کردن مبارزات ضد شوونیستی جنسی و ملیتی و نادیده گرفتن کامل اهمیت این مبارزات ، در نزد نقد نویس موجود است . واضح است که اگر اصطلاح تضاد اصلی به همان مفهومی در نظر گرفته شود که در بیانیه 'جا' و یاد در امرنامه حزب کمونیست افغانستان آمده است ، باز هم تضاد عمده را نمی توان یگانه تضاد اصلی پروسه مورد نظر ، به حساب آورد .

باز هم به فلسفیدن های سفسطه آمیز نقد نویس توجه کنیم :

'تضاد عمده می تواند مبین تضاد اساسی در مرحله معینی از تکامل آن باشد بدون اینکه تضاد اساسی را در کلیت خود نمایندگی

خود است و با تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی تفاوت کیفی دارد و چگونه ممکن است آن را تضاد بزرگ نامید .
درینجا دو موضوع مطرح است :

یکی اینکه نقد نویس هم تضاد اساسی و هم تبارزات گوناگون تضاد اساسی را به عنوان تضاد اساسی می شناسد و تفاوت نسبی میان آنها را قبول ندارد . به همین جهت است که مشخص ساختن تبارزات سه گانه تضاد اساسی را بمثابه تضاد های بزرگ در برنامه حزب به مفهوم تضاد بزرگ خواندن تضاد اساسی درک می کند .

دیگر اینکه تضاد میان خلق ها و ملیت های کشور با قدرت های امپریالیستی و تضاد توده های خلق با طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور را بمثابه تبارزات تضاد اساسی (تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی مستعمراتی - نیمه فئودالی) قبول دارد ، ولی تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی را به عنوان تبارزی از تضاد اساسی نمی پذیرد . دلیلش هم این است که گویا این تضاد تبارزی از تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی جامعه نیست، گویا تضاد میان مرتجعین وجهی از مناسبات طبقاتی در جامعه نیست !! در مورد هر دو موضوع، به نظر میرسد که نقد نویس هنوز از فرمولبندی رایج و به اصطلاح سنتی گذشته چپ افغانستان در مورد تضاد اساسی گسست نکرده و مواضع فلسفی مندرج در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی درین مورد را از خود نکرده است. فرمولبندی رایج گذشته چپ، مبتنی بر همان رده بندی تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی توده های خلق با فئودالیزم بمثابه دو تضاد اساسی مندرج در بعضی از آثار مائوئیتسه دون بود .

در هر حال، تضاد ملی با امپریالیزم و تضاد طبقاتی توده های خلق با فئودالیزم - و به بیان دقیق تر تضاد توده های خلق با طبقات فئودال و بورژوا کمپرادور - را به مثابه دو تضاد اساسی جداگانه مدنظر قرار دادن نادرست است. دلیل آن روشن است: جامعه مستعمره - نیمه فئودال یا نیمه فئودال - نیمه مستعمره به مثابه یک پدیده واحد و بصورت مشخص یک جامعه واحد ، فقط می تواند یک تضاد اساسی داشته باشد و نه دو تضاد اساسی . اگر ما جامعه ای را دارای دو تضاد اساسی بدانیم در واقع یک جامعه را به دو جامعه تقسیم می نمائیم و این نا درست است . آیا می توانیم بپذیریم که پروسه ها یا اشیاى واحد دیگری ،

است. برنامه از یک تضاد اساسی و سه تضاد بزرگ بمثابه انعکاس، تبارز یا تجلی سه گانه تضاد اساسی صحبت مینماید و این انعکاسات سه گانه تضاد اساسی را از خود تضاد اساسی بمثابه یک کلیت جدا می کند و هر یک از آنها را در مراحل خاص تکامل تضاد اساسی به مثابه تضاد عمده مشخص می سازد .

به این ترتیب برنامه حزب نه تنها تفاوت کیفی میان تضاد اساسی به مثابه یک کلیت و تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی به مثابه تبارز خاصی از این کلیت را در نظر میگیرد، بلکه این تفاوت کیفی را میان تضاد اساسی و دو تضاد بزرگ دیگر نیز مدنظر قرار میدهد و آنها را با هم خلط نمیکند. البته روشن است که این تفاوت کیفی یک تفاوت مطلق نیست، بلکه تفاوتی است از نوع تفاوت میان جزء و کل. ولی در نظر گرفتن آن الزامی است و تفسیر فلسفی مراحل مختلف تکامل پروسه، تضاد عمده در هر مرحله و بطریق اولی تبارزات مختلف تضاد اساسی، بر عطف توجه بر این تفاوت کیفی استوار است .

ولی به نظرمی رسد که مشکل فلسفی نقد نویس صرفا به عدم درک تفاوت میان تضاد اساسی و تضاد های بزرگ محدود نمی گردد ، بلکه در عین حال تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی بمثابه یکی از اشکال بروز ، انعکاس یا تجلی تضاد اساسی را نیز قبول ندارد . از توجه به موضوعات ذیل در نوشته مورد بحث می توان این نتیجه گیری را به عمل آورد :

حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان طبق فوق تضاد بین نیروهای مولده و مناسبات تولیدی جامعه مستعمراتی - نیمه فئودالی را که در مناسبات طبقاتی به مثابه تضاد بین توده های خلق و امپریالیزم و تضاد میان توده های خلق و طبقات فئودال و بورژوازی کمپرادور تجلی می کند ، تضاد اساسی جامعه مشخص کرده است ؛ لاکن در فرمولبندی تضاد های جامعه صحبت از سه تضاد بزرگ دارد که به این صورت تضاد توده های خلق و طبقات حاکم فئودال و بورژوازی کمپرادور و تضاد ملی خلق ها و ملیت ها با قدرت های امپریالیستی و تضاد بین دسته بندی های مختلف ارتجاعی مربوط به امپریالیست های امریکائی و روسی را در یک ردیف تضاد بزرگ تعریف کرده است . در حالیکه تضاد اساسی جامعه دارای ماهیت و خصلت خاص

کند .
تضاد عمده نمی تواند به تنهایی مبین یعنی بیان کننده تضاد اساسی باشد، بلکه صرفا مبین پایان کننده عمده آن است، زیرا که نمی تواند تضاد اساسی را در کلیت آن نمایندگی کند. چنین چیزی فقط وقتی ممکن است که میان تضاد اساسی و تضاد عمده انطباق کامل وجود داشته باشد یعنی هر دو یکی باشند و چنین چیزی در جوامع انسانی به مثابه پدیده های بغرنج و دارای مراحل مختلف تکامل اساسا ممکن نیست. اما نقد نویس به انطباق کامل میان تضاد اساسی و تضاد عمده باور مند است و درین مورد می گوید :

" تضاد عمده می تواند دقیقا همان تضاد اساسی باشد ولی الزاما این چنین نیست .
همچنین :

" ... تنها وقتی که تضاد عمده مبین کل تضاد اساسی باشد ، حل تضاد عمده می تواند تبدیل پروسه کهن به یک پروسه نوین ، یعنی حل تضاد اساسی کهن و پیدایش تضاد اساسی نوین ، را بوجود آورد ."

مشکلات فلسفی نقد نویس متاسفانه تا این حدی که گفتیم محدود نیست . او از تفاوت میان " تضاد اساسی " و " تضاد بزرگ " نیز سر در نمی آورد . او درین مورد می گوید :

" دانسته نمی شود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان روی کدام استدلال تضاد اساسی جامعه را تضاد بزرگ نامیده است ؟"

همچنان :
" ... تضاد اساسی جامعه دارای ماهیت و خصلت خاص خود است و با تضاد بین دسته بندی های ارتجاعی تفاوت کیفی دارد و چگونه ممکن است آنرا تضاد بزرگ نامید ؟"

اما بدون اینکه منتظر دریافت جواب سوال مطرح شده باشد و یا خود آنرا جواب بگوید ، سر درگمی فلسفی اش را به گردن حزب انداخته و مدعی می شود که :

" باز هم ملاحظه می شود که حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان در تعیین ماهیت و خصلت تضاد های جامعه و مناسبات، روابط و وابستگی های متقابل آنها دچار عدم صراحت و ابهام است ."

طوریکه در بالا از رده بندی تضاد اساسی، تضاد های بزرگ، تضاد عمده و تضاد های مهم اجتماعی در افغانستان صحبت کردیم، برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هیچگاه تضاد اساسی را تضاد بزرگ نه نامیده

غیر از جوامع انسانی، نیز می‌توانند دارای دو تضاد اساسی باشند؟ قطعا نه.

سراسر دوران موجودیت و تکامل یک پروسه در واقع روند حل یک تضاد اساسی محسوب می‌گردد. آیا می‌توان پذیرفت که سراسر دوره موجودیت و تکامل یک پروسه می‌تواند روند حل دو یا چند تضاد اساسی باشد؟ باز هم قطعا نه.

از جانب دیگر اگر واقعا یک جامعه مستعمره - نیمه فئودال مثل جامعه افغانستان دارای دو تضاد اساسی، یکی تضاد ملی و دیگری تضاد طبقاتی، باشد، قطعا باید دو مرحله انقلاب ملی ضد امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی را از هم جدا کرده و به مثابه دو انقلاب جداگانه در نظر گرفت؛ آنچنانکه مثلا "سازمان رهائی" و "ساما" و دیگران در دوران جنگ مقاومت ضد سوسیال امپریالیستی چنین می‌کردند.

در خود انتخابات مائوتسه دون نیز مباحث دو تضاد اساسی جامعه چین (تضاد ملی با امپریالیسم و تضاد طبقاتی با فئودالیسم) در بعضی از آثار او از یک جانب و انقلاب بورژوا دموکراتیک چین به مثابه یک انقلاب ملی - دموکراتیک واحد دارای تضاد اساسی واحد؛ در مقاله "در باره تضاد" و "انقلاب چین و حزب کمونیست چین" و ... از جانب دیگر با هم خوانائی ندارند. مثلا در اثر "انقلاب چین و حزب کمونیست چین"، انقلاب ملی ضد امپریالیستی و انقلاب دموکراتیک ضد فئودالی بمثابه دو جزء مرتبط بهم انقلاب واحد دموکراتیک نوین در نظر گرفته می‌شود و صریحا قید می‌گردد که انقلاب دموکراتیک نوین یک پروسه انقلابی واحد است و نا درست است اگر ما انقلاب ملی و انقلاب دموکراتیک را بمثابه دو انقلاب جداگانه و دارای دوران‌های کاملا جدا از هم در نظر بگیریم. از نظر فلسفی چنین امری فقط در صورتی می‌تواند درست باشد که تضاد ملی با امپریالیسم و تضاد طبقاتی با طبقه یا طبقات استثمارگر دو وجه مرتبط بهم یک تضاد اساسی در نظر گرفته شوند و نه دو تضاد اساسی. اما در بعضی از آثار دیگر مائوتسه دون، از دو نوع تضاد اساسی صحبت به عمل می‌آید.

ولی اگر بطور مشخص مقاله "درباره تضاد مائوتسه دون" را در نظر بگیریم، می‌بینیم که این مقاله صرف روی تضاد اساسی پروسه تکامل یک شی یا پدیده تأکید میکند، یعنی یک

تضاد اساسی برای یک پروسه. در خود متن مقاله نیز بطور مشخص از پروسه انقلاب بورژوا دموکراتیک بمثابه یک پروسه دارای تضاد اساسی واحد صحبت به عمل می‌آید که از ابتدای آن پروسه دوام مینماید، با حل آن پروسه خاتمه می‌یابد و پروسه نوینی با تضاد اساسی نوین دیگر آغاز می‌گردد.

اگر کل پروسه انقلاب دموکراتیک نوین چین را در نظر بگیریم، می‌بینیم که مائوتسه دون و حزب کمونیست چین در مبارزات سخت و خونین و طولانی برای پیروزی این انقلاب، وجه ملی و وجه دموکراتیک ضد فئودالی این انقلاب را از هم جدا نکردند و این انقلاب را بمثابه یک پروسه واحد در نظر گرفتند. اما متأسفانه تبیین تئوریک این موضوع بصورت مشخص که غیر از پذیرش یک پروسه بایک تضاد اساسی چیز دیگری نمی‌توانست باشد، بصورت روشن و صریح بیان نگردید. حتی سال‌ها بعد که این موضوع از لحاظ عملی حل شده بود و قاعدتا باید از لحاظ تئوریک نیز حل شده اعلام می‌گردید، باز هم تئوری یک پروسه با چند تضاد اساسی در نزد حزب کمونیست چین باقی ماند. مثلا در پیشنهادیه برای تدوین مشی جنبش بین‌المللی کمونیستی که در واقع طلایه دار مبارزات تئوریک ضد رویزیونیستی و مبارزات عظیم انقلاب فرهنگی محسوب می‌گردد، جهان دارای چهار تضاد اساسی اعلام می‌گردد.

در هر حال، این موضوع مستلزم بحث مبسوطی است که به نظر ما لازم است هم در سطح بین‌المللی کمونیستی و هم در میان کمونیست‌های افغانستان انداخته شود. امید داریم بتوانیم هر چه زود تر در مورد اجرای این مسئولیت خطیر فلسفی توفیق یابیم.

امروز وقتی در بیانیه جنبش انقلابی انترناسیونالیستی می‌خوانیم که سه تضاد اصلی یا بزرگ جهانی وجود دارند و اینها همه ریشه در تضاد اساسی نظام سرمایه داری دارند، باید مفهوم این فرمولبندی را درک کنیم. یعنی وقتی جهان را بمثابه یک پدیده در نظر می‌گیریم باید بدانیم که این پدیده فقط یک تضاد اساسی دارد، چرا که یک پدیده واحد است و نه چند پدیده جدا از هم.

طبیعی است که جوامع جداگانه انسانی نیز باید چنین باشند و در یک حکم کلی فلسفی تمامی پدیده‌ها نیز نمی‌توانند غیر از این باشند، یعنی یک پدیده یک تضاد

اساسی، درست همانطوری که یک جهان هستی داریم با اصالت ماده و تقدم ماده بر شعور و یک قانون اساسی یعنی قانون تضاد برای تمامی اشیاء، پدیده‌ها و پروسه‌ها در طبیعت، جامعه و عرصه تفکر.

مشکل نقد نویس در مورد عدم پذیرش تضاد میان دسته بندی‌های ارتجاعی بمثابه یکی از تبارزات تضاد اساسی جامعه در مناسبات طبقاتی، نیز ناشی از همان دید رایج سابقه در جنبش چپ افغانستان می‌گردد، دیدی که باز هم به سوالات جواب ناگفته به مسائل فلسفی در انقلاب چین مربوط می‌گردد. حزب کمونیست چین و مائوتسه دون، از لحاظ تئوریک، هیچگاه تضاد میان دسته بندی‌های ارتجاعی در چین را بمثابه تضادی در سطح تضاد ملی با امپریالیسم و یا تضاد طبقاتی با فئودالیسم مطرح نکرده‌اند. حالا چگونه نقد نویس ما می‌پذیرد که چنین تضادی می‌تواند به مثابه یک تضاد بزرگ در جامعه افغانستان و جوامع مشابه دیگر مطرح گردد؟ ببینیم موضوع از چه قرار است؟

اولا در تمامی جوامع طبقاتی برده دار، فئودال و سرمایه دار، تضاد میان طبقات حاکم استثمارگر یکی از تبارزات اصلی تضاد اساسی این جوامع در سطح مناسبات طبقاتی بوده‌است. اصولا محدود کردن مناسبات طبقاتی به مناسبات میان طبقه استثمارگر و تحت استثمار غلط است. اینکه بخش بزرگی از کشمکش‌ها، مبارزات و جنگ‌های جوامع طبقاتی، کشمکش‌ها و مبارزات و جنگ‌هایی است که میان بخش‌های مختلف طبقات استثمارگر صورت گرفته و کماکان چنین است، نشاندهنده این موضوع است که تضاد میان بخش‌های مختلف استثمارگران یکی از اشکال بزرگ تبارز تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی است. برای مورخین ارتجاعی، تاریخ جوامع بشری صرفا تاریخ همین کشمکش‌ها و مبارزات و جنگ‌ها است، که البته غلط است، ولی در هر حال نشاندهنده نقش سنگین این تضاد در تاریخ جوامع طبقاتی است.

اگر موضوع را بصورت مشخص در رابطه با یک جامعه سرمایه داری مورد دقت قرار دهیم، می‌بینیم که درین جامعه نیز مناسبات طبقاتی صرفا به تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی خلاصه نمی‌گردد، بلکه تضاد میان خود سرمایه داران را نیز در برمی‌گیرد

بنا به فرمولبندی انگلس در انتی دورینگ، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی، به عنوان تضاد اساسی جامعه سرمایه داری، به دو شکل تبارز می یابد:

۱- تضاد میان کاروسرمایه که ترجمه طبقاتی آن تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی است.
 ۲- تضاد میان انارشی در سطح کل جامعه و سازماندهی در موسسات جداگانه که ترجمه طبقاتی آن، تضاد و رقابت میان سرمایه داران است. (این فرمولبندی انگلس در مقاله "در باره تضاد" نقل شده است)
 مطابق به این فرمولبندی انگلس، جامعه سرمایه داری یک تضاد اساسی دارد و دو شکل تبارز بزرگ این تضاد اساسی در این فرمولبندی، تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی نه بمتابه تضاد اساسی مطرح گردیده است و نه هم به متابه یگانه شکل تبارز تضاد اساسی.

تضاد اساسی، تضاد میان تولید جمعی و تملک خصوصی (مشخصه تضاد میان نیروهای مولده و مناسبات تولیدی در جامعه سرمایه داری)، است. از آنجائیکه تضاد میان پرولتاریا و بورژوازی صرفاً یک شکل از تبارز این تضاد اساسی در مناسبات طبقاتی جامعه است و کلیت آنرا در بر نمی گیرد، نمی تواند تضاد اساسی جامعه سرمایه داری تلقی گردد. تضاد میان سرمایه داران نیز چنین است.

در عصر امپریالیزم، تضاد میان سرمایه داران ابعاد جهانی بخود می گیرد و شکل تضاد میان قدرت های مختلف امپریالیستی در عرصه جهانی را بخود می گیرد. در این عصر که نظام سرمایه داری به نظام مسلط جهانی مبدل می گردد، فورمسیون های ماقبل سرمایه داری در کشور های تحت سلطه استقلال خود را از دست داده و به زائیده نظام مسلط جهانی مبدل می گردد و پروسه متضاد حفظ و باز تولید مناسبات ماقبل سرمایه داری تحت شرایط نوین از یکجانب و دیگر گونی سرمایه دارانه ازجانب دیگر را می آغازد. در نتیجه کشور های تحت سلطه امپریالیزم یعنی کشور های نیمه مستعمره - نیمه فئودال یا مستعمره - نیمه فئودال به جولانگاه تضاد میان قدرت های امپریالیستی مبدل می گردند. تحت چنین شرایطی است که تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی در این کشور ها در واقع انعکاس دهنده تضاد میان قدرت های امپریالیستی به متابه یک تضاد جهانی است و

نمی تواند به متابه تبارز بزرگی از تضاد اساسی این جوامع در نظر گرفته نشود. اگر جامعه افغانستان را طی سی سال گذشته در نظر بگیریم می بینیم که تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی در آن نه تنها نقش بزرگی بازی کرده بلکه در مراحل معینی به متابه تضاد عمده جامعه تبارز نموده است. مثلاً کارکرد تضاد میان دسه بندی های ارتجاعی بود که در کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ نقش عمده بازی کرد. در دوره بعد از کودتای هفت ثور و تجاوز سوسیال امپریالیست ها بر افغانستان تا زمان خروج قوای اشغالگزار کشور و فرو پاشی رژیم نجیب، با وجودی که در نهایت تضاد عمده عبارت از تضاد ملی با سوسیال امپریالیست ها و مزدوران شان بود، ولی تضاد میان دسته بندی های ارتجاعی نیز نقش بزرگ برجسته ای در جامعه بر عهده داشت. پس ازان، در طول دو دوره حکومت جهادی ها و طالبان، در طی تقریباً یک دهه، تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی بود که به تضاد عمده جامعه بدل گردیده بود. و بالاخره در شرایط کنونی با وجودی که تضاد عمده عبارت از تضاد ملی خلق ها و ملیت های کشور با امپریالیست های متجاوز و اشغالگر و خائنین ملی دست نشانده شان است، ولی تضاد میان دسته بندی های مختلف ارتجاعی، بصورت مشخص تضاد میان رژیم دست نشانده و طالبان، نقش بزرگ برجسته ای در جامعه بازی مینماید. حتی اگر موضعگیری های اشغالگران امپریالیست و رژیم دست نشانده و همچنان طالبان راملاک قضاوت قرار دهیم، می توان گفت که همین تضاد به متابه تضاد عمده در جامعه مشخص میگردد.

ازینجا می رسیم به موضوع تضاد ملی با قدرت های امپریالیستی ایکه مستقیمادر اشغال افغانستان سهم ندارند و تضاد طبقاتی میان توده های مردمان کشور و آن بخش از فئودال ها و بورژواکمپرادور هائی که در خدمت اشغالگران قرار ندارند. این موضوعات در صفحات ۱۱، ۱۲ و ۱۳ نوشته مورد بحث قرار گرفته است.

نقد نویس به درستی روی ضرورت مبارزه علیه آن قدرت های امپریالیستی ای که در افغانستان نیروی نظامی ندارند تاکید می کند و متذکر می شود که این قدرت ها نیز از لحاظ سیاسی از اشغالگران حمایت می کنند. اما او در عین حالیکه تضاد عمده در جامعه را

تضاد با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و دست نشاندهگان شان می داند و با وجود اینکه می گوید قدرت های امپریالیستی ایکه در افغانستان نیروی نظامی ندارند در جریان جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، آماج مستقیم مبارزات مسلحانه قرار نمی گیرند، هم اکنون از مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی غیرقابل تخفیف علیه قدرت های امپریالیستی فاقد نیروی نظامی در افغانستان، سخن می گوید و این غلط است.

شدید بودن یا خفیف بودن مبارزه در یک تضاد مربوط به وضعیت عینی آن تضاد است. اگر دویا چند تضاد از لحاظ عینی در موقعیت های کاملاً یکسان قرار نداشته باشند، شدت مبارزه در آن تضادها نیز یکسان نخواهد بود. از آنجائیکه تضاد با قدرت های امپریالیستی اشغالگر و تضاد با قدرت های امپریالیستی در افغانستان نیروی نظامی ندارند، از لحاظ عینی در وضعیت کاملاً یکسان قرار ندارند، مبارزه علیه آن قدرت ها بصورت کاملاً یکسان و برابر و بنا به گفته تقدونیس بدون تخفیف نسبت به همدیگر نمی تواند پیش برده شود. وضعیت عینی از چه قرار است؟ در قدم اول تضاد میان قدرت های امپریالیستی بمتابه یک تضاد جهانی در همه جا منجمله در افغانستان کنونی عملکرد دارد. این تضاد نه تنها در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و امپریالیست های روسی بلکه در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و جاپانی، در مناسبات میان امپریالیست های امریکائی و اروپائی و ... نیز عملکرد دارد. عملکرد این تضاد ها است که هر یکی از این قدرت های امپریالیستی را - علیرغم اینکه تا هنوز در مورد افغانستان عمدتاً میان شان ائتلاف بر قرار است - در وضعیت های عینی نسبتاً مختلف قرار می دهد.

امپریالیزم امریکا میخواهد که از طریق برقراری سلطه اشغالگرانه اش بر خاور میانه و آسیای میانه، منابع نفت و گاز این مناطق را تحت کنترل خود بگیرد. یکی از اهداف برقراری این کنترل، حفظ تداوم موقعیت برتر امپریالیزم امریکا نسبت به قدرت های امپریالیستی اروپائی، کانادا، استرالیا و جاپان و به عبارت دیگر حفظ کنترل بر آنها است. البته این قدرت ها، به موقعیت های تبعی و درجه دوم نسبت به امپریالیست های امریکائی در افغانستان تن داده اند. ولی در همین چوکات نیز منافع خاص خود شان را پیش می

برند. اما در مورد عراق مخالفت عده ای از آنها علیه امپریالیستهای امریکائی روشن تر و جدی تر است .

اما تا جائیکه به امپریالیست های روسی و همچنان چین ارتجاعی - به عنوان یک قدرت منطوقی رو به اعتلا - مربوط میگردد، آنها در ارتباط با تهدیدات القاعده و طالبان نسبت به چین و جمهوری های آسیای میانه و سیکیانگ ، از کوبیده شدن آنها توسط امپریالیست های امریکائی حمایت کردند و کماکان نیز حمایت می کنند. اما از جانب دیگر حضور دراز مدت قوت های امریکائی در افغانستان را هرگز به نفع شان نمی بیند و بلکه از آن احساس خطر می نمایند. امپریالیست های روسی، جمهوری های آسیای میانه و قفقاز رادر واقع منطقه نفوذ خود می داند ، در حالیکه حضور امپریالیست های امریکائی در افغانستان و عراق ، خطر بیرون بر آمدن کامل این مناطق از تحت نفوذ روسیه را مستقیماً و به شدت تقویت مینماید . تشویش ها و اظهارات کم و بیش ضد امریکائی ای که طی کنفرانس های پیمان منطوقی شانگهای ۶ به عمل می آید، انعکاس دهنده همین مسائل است .

تحت تاثیر همچو اوضاع و احوالی است که امروز جمهوری های قزاقستان، ازبکستان و تاجیکستان در آسیای میانه، بیشتر از آنکه به امریکان نزدیک باشند ، به روسیه و چین نزدیک شده اند. آنها بخصوص بعد از وقوع به اصطلاح انقلابات نارنجی امریکائی در گرجستان و قرغیزستان، از امریکا احساس خطر کرده و فاصله گرفته اند .

حضور قوای امریکائی و متحدینش در افغانستان و همچنان در عراق، یک خطر مستقیم علیه ایران محسوب میگردد. البته سقوط رژیم طالبان و صدام حسین برای جمهوری اسلامی ایران منافع معینی در برداشت. به همین جهت دولت ایران در واقع با کارزار امریکائی هموائی نشان داد و منافع بدست آورد. اما از جانب دیگر حضور قوای امریکائی و متحدین امریکا در شرق و غرب ایران ، نمی تواند تهدیدی علیه ایران محسوب نگردد .

حتی پاکستان که هنوز هم یک متحد نزدیک امریکادر جنگ ضد تروریسم است ، بعد از امضای قرارداد اتمی امریکا و هند و طرح شدن مجدد دعوای مربوط به خط دیورند توسط رژیم دست نشانده کرزی، از امریکا کم و بیش فاصله گرفته و به نحو ملموسی

آزادی های بیشتری به تحرکات طالبان داده است .

بطور خلاصه تضاد میان قدرت های امپریالیستی به عنوان یک تضاد بزرگ در جهان کنونی نمی تواند عملکرد و کارکرد خود را در افغانستان نداشته باشد. اتحاد بدون منازعه میان امپریالیست هادر عصر امپریالیزم ناممکن است. البته در عصر اولترا امپریالیزم چنین اتحادی ، بنا به روایت کائوتسکی ، میان آنها ، ممکن است . اما چنین عصری تا هنوز نیامده است و در آینده نیز نخواهد آمد .

از لحاظ عملی نیز پیشبرد مبارزات ایدئولوژیک - سیاسی بدون تخفیف علیه قدرت های امپریالیستی ای که در افغانستان نیروی نظامی ندارند ، ناممکن است . ما می گوئیم که : جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده شان ، محور مبارزاتی کنونی در افغانستان را تشکیل می دهد . به این معنی که در شرایط فعلی تمامی اشکال مبارزاتی باید در خدمت تدارک برای بر پائی این جنگ قرار داشته باشد و بعد از آنکه این جنگ بر پا گردید ، تمامی اشکال مبارزاتی دیگر باید در خدمت پیشبرد آن قرار بگیرد . این امر خواهی خواهی تفاوت هائی در سطوح مبارزاتی ضد امپریالیستی ، در رابطه با قدرت های مختلف امپریالیستی ، بوجود می آورد ؛ نه تنها در دوره پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی ، بلکه در همین مرحله کنونی تدارک برای بر پائی چنین جنگی نیز . وقتی جنگ علیه اشغالگران محور تمامی اشکال مبارزاتی ایدئولوژیک - سیاسی باشد، شمانمی توانید علیه امپریالیست هائی که در افغانستان قوای نظامی ندارند، مبارزه سیاسی - ایدئولوژیک را بدون تخفیف پیش ببرید .

کل این بحث البته محدود و منحصر به مرحله فعلی مبارزاتی است. در مراحل دیگر ممکن است اوضاع به گونه های متفاوتی تغییر یابد. قدر مسلم است که برای پیروزی انقلاب دموکراتیک نوین در افغانستان باید علیه تمامی قدرتهای امپریالیستی مبارزات در سطوح مختلف را پیش برد . اما این مبارزات با فرازونشیب و از لحاظ شدت و گسترش با پیمانها و اوامنه های گوناگون پیش برده میشود و در جریان پیشبرد آن از اول تا آخر همه چیز یک کاسه و یکسان نیست و نمی تواند باشد .

عین همین موضوع در مورد تضاد طبقاتی

میان توده های خلق ها و فئودال ها و بورژواکمپرادورهای بیرون از حاکمیت دست نشانده و یا مخالف آن صادق است. درین مورد نیز نقد نویس با وجودی که تفاوت میان دو بخش از فئودال ها و بورژواکمپرادورها را می بیند و از اتخاذ سیاست های ویژه در مورد فئودال ها و کمپرادورهای بیرون از حاکمیت پوشالی صحبت مینماید، ولی از جانب دیگر طرفدار پیشبرد مبارزات بدون تخفیف علیه آنهاست. او بر علاوه مخالفت این بخش از فئودال ها و کمپرادور ها را که در واقع طالبان نمایندگی سیاسی شان را بر عهده دارند، بسیار کم اهمیت تلقی می نماید .

این نوع برخورد به مسئله از چند جهت نادرست و زیان آور است :

۱- ماهم اکنون در حال تدارک برای بر پائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی قرار داریم. مفهوم دیگر این گفته آن است که ما فعلاً از لحاظ عملی در حال جنگ قرار نداریم. اما مقاومت جنگی ارتجاعی طالبان و القاعده عملاً جریان دارد و روز بروز بیشتر و گسترده تر میگردد. در واقع هم اکنون از لحاظ عملی، مقاومت جنگی علیه اشغالگران و جنگ علیه رژیم دست نشانده، رنگ و بوی طالبی و القاعده یی دارد و این رنگ و بو از هر دو جانب، یعنی هم از جانب اشغالگران و دست نشاندهگان شان و هم از جانب طالبان و متحدین پان اسلامیت شان، پیوسته مورد تاکید و تقویت قرار میگیرد. در چنین حالتی، وجه مهمی از مبارزات تدارکی ما برای بر پائی و پیشبرد جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، باید پیشبرد مبارزات جدی، عمیق ، گسترده و حساب شده ایدئولوژیک - سیاسی علیه مقاومت جنگی ارتجاعی طالبان و القاعده، باشد. چنین مبارزه ای در صورتی میتواند بطور موثر و عمیق و گسترده پیش برده شود که ما مقاومت ارتجاعی آنها را دست کم وبی اهمیت نگیریم و با آن برخورد جدی داشته باشیم. آنچه نقد نویس درین مورد میگوید، فقط ظاهرش حالت بدون تخفیف دارد ولی در اصل عدم برخورد جدی با این معضله مهم را می رساند. مسلم است که در صورت جدی گرفتن موضوع طالبان و القاعده نیز نمی توان از مبارزه بدون تخفیف علیه آنها حرف زد. چرا که محور مبارزات کماکان مقاومت علیه اشغالگران و خائنین ملی دست نشانده شان باقی میماند .

درینجا موضوع بر سر این نیست که چند بقیه در صفحه : ۱۷

جواب نامه های رسیده

سلام!

کوشش کردم برنامه حزب تان را بخوانم. اما دانستن آن آسان نیست. اگر شما می‌خواهید سائتر مردمان افغانستان باشما یکجای علی‌امیربالیزم مبارزه کنند، باید برنامه تان را ساده بسازید.

تشکر

همایون - ۱۵ مارچ ۲۰۰۶

دوست عزیز! از دریافت نامه تان خوشوقت شدیم. کوشش شما در خواندن برنامه حزب قابل قدر است. اما کاملاً لازم است که این تلاش شما دقیق و پیگیر باشد و نه سرسری و زود گذر. به نظر می‌رسد که کوشش شما نه دقیق بوده است و نه پیگیر و با یک مرور سرسری به این نتیجه رسیده‌اید که دانستن برنامه حزب آسان نیست!

ما حد اکثر تلاش مان را به عمل آورده ایم که زبان برنامه، زبان سلیس و روان دری باشد. البته نمی‌توانیم ادعا داشته باشیم که درین تلاش صد فیصد موفق بوده ایم، اما می‌توانیم بگوئیم که این تلاش عمدتاً نتیجه مثبت داشته است.

از جانب دیگر طرح مسائل علمی مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی در یک سند، خواه این سند برنامه‌ای باشد و خواه غیر برنامه‌ای، خواهی نخواهی در سطح معینی با پیچیدگی‌های ادبی توأم خواهد بود. طرح چنین مسائلی به زبان عامه فهم بعضاً نهایت مشکل است و توانمندی فوق العاده در نویسندگی می‌خواهد. ما به هیچ وجه ادعا نداریم که از چنین توانمندی برخورداریم. بنابراین در مواردی که مندرجات برنامه می‌توانسته به زبان عامه فهم نوشته شوند، ولی نشده، دلیلش ناتوانی ما در ساده نویسی است و نه تمایل ما برای به اصطلاح روشنفکر نمائی و قلقله‌های روشنفکرانه و به اصطلاح سوبه نشان دادن‌ها. باور کنید ساده نویسی خیلی مشکل است، البته ساده نویسی‌ای که باعث تنزل سطح علمی مطلب نوشته شده نشود.

در عین حال تذکر این نکته نیز ضروری است که بعضاً مسائل علمی را اصلاً نمی‌توان به زبان ساده مطرح نمود. در چنین مواردی پیچیدگی مطالب مطرح شده یک امر ذاتی است و اگر به هر قیمتی سعی در ساده نویسی آنها گردد، سطح علمی آن سقوط خواهد کرد. در حال مافکر می‌کنیم که مشکل شما در دانستن

برنامه حزب، قبل از آنکه به زبان تحریر برنامه مربوط باشد، به مسائل عام و خاص تئوریک مطرح شده در آن مربوط است. ازین جهت توصیه ما برای شما این است که مطالعات تان درین مسائل را هرچه بیشتر دقیق و منسجم بسازید. یقین داریم که در صورت اجرای این توصیه نه تنها مشکل شما در مورد برنامه حزب بلکه در مورد هر سند دیگر کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) نیز رفع خواهد شد.

با درود!

با تاسف که که موجودیت ۳ فرد شناخته شده و تسلیم طلب سابقاً شعله‌یی در حکومت کرزی، چهره شعله جاوید واقعی را تخریب می‌کند. به نظر من خوب است هر چه زود تر زندگی نامه آنها را منتشر و افشا کنید. موفق باشید!

ف. ی. - ۱۲ مارچ ۲۰۰۶

رفقای انقلابی درودهای مرا قبول کنید! با انتشار لیست کابینه کرزی باز سر و صدا بر ضد شعله جاوید براه افتاده است. پیام مجاهد نوشته است که: "در کابینه هفت نفر شعله‌یی است. این حقیقت ندارد. نمیدانم شما چرا سکوت میکنید و افشای نامی کنید. به نظر من یک بیانیه نشر کنید و مسئله را روشن سازید.

با درودهای رفیقانه!

ف. ی. - ۲۶ مارچ ۲۰۰۶

رفیق عزیز! درودهای متقابل ما را بپذیرید! مطالبی را که در جواب اولین نامه تان، در شماره دهم شعله جاوید بیان کردیم، درینجا دوباره تکرار نمی‌کنیم.

یقیناً ما در مورد آن وزرائی از کابینه کرزی که سابقه شعله‌یی داشته‌اند، تا حال بیانیه مستقلاً بیرون نداده ایم و یا زندگی نامه آنها را منتشر نکرده ایم. اما در عین حال در مورد آنها سکوت نکرده و این موضوع را به عنوان یک موضوع ایدئولوژیک - سیاسی مهم، همیشه مدنظر داشته ایم. چنانچه در شماره دوازدهم شعله جاوید، مقاله‌ای تحت عنوان "شعله‌یی کیست؟" منتشر گردید که موضوع مورد بحثش همین سر و صدا‌های جاری در مورد "شعله‌یی‌ها" بود. ما تا حال انتشار یک بیانیه مستقل درینمورد و یا ضرورت انتشار زندگی نامه‌های وزرای قبلاً

شعله‌یی کابینه کرزی را، ضروری احساس نکرده ایم و اگر چنین ضرورتی بصورت جدی مطرح گردد، یقیناً در مورد اقدام خواهیم کرد. موفق و کامگار باشید!

درودهای گرم مرا بپذیرا شوید!
چند سوال داشتیم:

۱ - شماره‌های {نشریه} شما بنام {شعله جاوید} دوره سوم است. چرا؟
۲ - ریشه‌های تاریخی شعله جاوید چیست و از کدام سال‌ها به فعالیت آغاز کرد؟

۳ - حزب شما در خارج از کشور طرفداران بیشتری دارد. چرا فعالیت‌های خود را در داخل کشور گسترش نداده‌اید؟

۴ - نیروهای امریکا در داخل کشور بسیار مجهز هستند. بر علاوه ریشه‌های اسلام در مفکوره‌های مردم ریشه دوانده است. همچنین مردم از نام کمونیست متنفر اند. سوال {این} است که: شما توان خود را در مقابل نیروهای امریکا تا چه سرحد می‌بینید؟ چگونه می‌خواهید در افکار عموم ریشه دوانید؟ و چه وقت دست به اقدامات مسلحانه خواهید زد؟

تشکر!

دوشیزه ایکس - ۱۵ اپریل

سلام‌های متقابل ما را بپذیرید. ارائه جواب مکمل به سوال‌های شما بحث نسبتاً مفصلی را می‌طلبد که درینجا نمی‌توانیم به آنچنان جوابدهی‌ای بپردازیم. با آنهم سعی خواهیم کرد رثوس مطالب مورد سوال تان را جواب دهیم.

۱ - شعله جاوید برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ توسط سازمان جوانان مترقی و دو محفل دیگر، به عنوان یک نشریه دموکراتیک نوین و علنی منتشر گردید. در این دوره که دوره اول انتشاراتی این نشریه بود، شعله جاوید مجموعاً یازده (۱۱) شماره منتشر گردید و پس از آن توسط دولت وقت توقیف شد.

دوره دوم نشراتی "شعله جاوید" از سال ۱۳۷۰ آغاز گردید و تا سال ۱۳۸۳، یعنی برای مدت سیزده سال، دوام کرد. درین دوره، شعله جاوید به عنوان ارگان مرکزی حزب کمونیست افغانستان یک نشریه کمونیستی و مخفی بود و در حدود سی (۳۰) شماره منتشر گردید.

دوره سوم نشراتی "شعله جاوید" پس از برگزاری

اند نیز یک امر مطلق نیست. این نفرت از کجا آب می خورد؟ خواهید گفت از جنایات سوسیال امپریالیست ها و نوکران رویزیونیست بومی شان. ولی مگر جنایات احزاب اسلامی در زمان حاکمیت بلا منازع جهادی ها و همچنان در زمان طالبان کمتر از آنها بوده است؟ باور کنید بخشی از توده ها، همین توده های مذهبی نماز خوان و روزه گیر، هم اکنون جنایات کاران خلقی و پرچمی را نسبت به جهادی ها و طالبان ترجیح می دهند و این امر خواهی نخواهی تا حد معینی باعث تهرئه آنها در نزد توده ها می گردد. این موضوع تا حد معینی امروز به یک مشکل مبارزاتی مبدل شده است.

گذشته ازین حساب شعله بی ها از همان ابتدای سال های دهه چهل تا حال، از حساب خلقی ها و پرچمی ها و سوسیال امپریالیست های شوروی جدا بوده است. این موضوع در نزد توده ها، حد اقل بخشی از آنها، یک امر نامعلوم و نا مکشوف نیست، بلکه روشن و آفتابی است. تمام این مسائل، زمینه های ریشه دواندن در افکار عموم را برای ما به وجود می آورد. البته منظور این نیست که چنین ریشه دواندنی مفت و آسان بوجود می آید. زمینه ها صرفا با پیشبرد مبارزات اصولی پیگیر و استوار طولانی مدت می تواند به میدان مبارزاتی بالفعل بدل گردد.

درینجا باز منظور این نیست که هم اکنون هیچ میدان مبارزاتی بالفعل وجود ندارد، بلکه منظور این است که میدان مبارزاتی نسبتا محدود بالفعل کنونی فقط و فقط با پیشبرد مبارزات اصولی طولانی می تواند گستردگی عظیم پیدا نماید. تکیه استوار روی برنامه حزب و بردن نقشه مندانه آن در میان توده ها، یگانه راه ریشه دواندن در افکار عمومی است. هیچ راه میان بر و آسان دیگری وجود ندارد.

اما در مورد اینکه می پرسید که چه وقت دست به اقدام مسلحانه می زنید، باید بگوئیم که تلاش می کنیم هر چه زود تر. اما جنگ خلق، و شکل مشخص کنونی آن یعنی جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی، یک جنگ آگاهانه است که برای بر پائی و پیشبرد آن، اجرای یکسلسله فعالیت ها و مبارزات تدارکی الزامی و ضروری است. به همین جهت منظور ما از هر چه زود تر عجلولانه و بی نقشه و پلان و تدارک دست به جنگ زدن نیست. منظور این است که ما حد اکثر تلاش مان را بکار می بندیم که نقشه و پلان و تدارک برای بر پائی و پیشبرد جنگ، در پیوند نزدیک با توده های پیشرو، هر چه زود تر به سر انجام رسد و ما از مرحله تدارک به مرحله عملی عبور نمائیم.

کامگار باشید!

تاکتیکی این نیروها با ضعف استراتژیک آنها توأم است.

بر مبنای چنین دیدی تکیه اساسی ما در مقاومت علیه قوت های اشغالگر قویا مسلح و مجهز، روی توان و قوت توده های مردم در افغانستان و همچنان توده های مردم در سائر کشورها، منجمله ایالات متحده امریکا، است. ازین دید، ضعف تاکتیکی کنونی ما در بطن خود، قوت استراتژیک عظیمی را نهفته دارد. با تکیه برین قوت استراتژیک عظیم و پیشبرد مبارزات جانبازانه ما قادر خواهیم بود در مسیر طولانی جنگ خلق (که شکل مشخص کنونی آنرا جنگ مقاومت ملی مردمی و انقلابی می دانیم) ضعف تاکتیکی کنونی مان را رفع نمائیم.

سراسر تاریخ افغانستان مشحون از مبارزات مقاومت جویانه توده های این مرز و بوم در مقابل نیروهای مجهز و مسلح متجاوزین و اشغالگران خارجی بوده است. مورد مقاومت جانبازانه و قهرمانانه علیه قوت های مجهز و مسلح سوسیال امپریالیستی هنوز پیش چشمان ما است.

آنچه امروز در نیپال می گذرد، یک نمونه دیگر است. ده سال قبل خلق این کشور تحت رهبری حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) تقریبا با دستان خالی جنگ خلق را شروع کرد و اینک علیرغم حمایت های وسیع امپریالیستهای امریکائی و انگلیسی، توسعه طلبان هندی مرتجعین چینی، مرتجعین اسرائیلی و کل صهیونیزم بین المللی از رژیم ارتجاعی سلطنتی، قسمت بیشتر سر زمین نیپال را از تحت سلطه ارتجاع آزاد کرده و همچنان به پیشروی ادامه میدهد.

دوم - اینکه می گوئید اسلام در مفکوره های مردم ریشه دوانده است، از لحاظ سیاسی یک امر مطلق نیست. مردم به طبقات تقسیم می شوند و گرایشات فکری - سیاسی مختلفی در میان آنها وجود دارد و نمی تواند وجود نداشته باشد. آنچه امروز در سطح وسیع توده یی و به عنوان بخشی از انقلاب دموکراتیک نوین مطرح است، مسئله جدائی دین از دولت و به عبارت دیگر سکولاریزم در مقابل تئوکراسی است. توده های مردم در افغانستان، علیرغم مذهبی بودن شان، جنایات بی شمار نیروهای تئوکرات و نتایج حاکمیت آنها را به چشم سر دیده و با پوست و گوشت شان لمس کرده اند. به همین جهت بخش مهمی از توده ها، شعار جدائی دین از دولت و طرح دولت غیردینی را تأیید می کنند. در واقع به همین جهت بود که قانون اساسی جمهوری اسلامی افغانستان، اصل اسلامی بودن دولت را به عنوان یک اصل غیر قابل تعدیل مطرح نمود تا گویا خطر سکولار شدن دولت از میان برود!!

اینکه می گوئید مردم از نام کمونیست متنفر

کنگره وحدت جنبش کمونیستی (مارکسیستی - لنینیستی - مائوئیستی) افغانستان و تشکیل حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان شروع گردیده است و اینک شماره جاری، سیزدهمین شماره همین دوره می باشد. درین دوره نیز شعله جاوید یک نشریه کمونیستی است و به عنوان ارگان مرکزی حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان منتشر می گردد.

۲ - طوریکه گفتیم شعله جاوید برای اولین بار در سال ۱۳۴۷ منتشر گردید. جریان سیاسی ای که حول این نشریه شکل گرفت (جریان دموکراتیک نوین افغانستان)، طبق همان قاعده معمول در افغانستان، که هر جریان سیاسی بنام نشریه آن جریان یاد می شد، بنام جریان شعله جاوید معروف گردید.

سازمان جوانان مترقی، به عنوان اولین سازمان مارکسیست - لنینیست - مائوتسه دون اندیشه، در انتشار شعله جاوید و شکلدهی جریان دموکراتیک نوین افغانستان (جریان شعله جاوید) نقش محوری بر عهده داشت. این سازمان در میزان سال ۱۳۴۴ با تأثیر پذیری از مواضع مبارزاتی حزب کمونیست چین علیه رویزیونیزم و سوسیال امپریالیزم شوروی، پایه گزاری شده بود و برنامه اش برنامه انقلاب دموکراتیک نوین بود.

۳ - حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان هم در داخل افغانستان فعالیت دارد و هم در خارج از افغانستان. ولی از آنجائیکه فعالیت در داخل کشور شدیداً مخفیانه پیش برده می شود، زیاد محسوس نیست. البته مازپنهاوگستردگی این فعالیت ها، نه تنها در داخل افغانستان بلکه در خارج از آن نیز راضی نیستیم و با تمام قوا تلاش می کنیم که هم خود را در داخل افغانستان و هم در خارج از آن گسترش دهیم. قدر مسلم است که محور عمده موجودیت، فعالیت و گسترش حزب در داخل افغانستان است و باید باشد. ازینجهت مبارزه برای گسترش فعالیت های حزب، و همچنان استحکام آن، عمدتاً متوجه داخل کشور است، کما اینکه پیشبرد چنین مبارزه ای را در خارج از افغانستان نیز هیچگاهی به فراموشی نمی سپاریم.

۴ - این سوال شما را بخش بخش کرده و هر بخش را بصورت مشخص جواب می گوئیم:

اول - مجهز بودن نیروهای امریکا و توان ما در مقابل آنها: شکی نیست که درین مورد عدم توازن عظیمی وجود دارد و اگر مطابق به ذهنیت متافزیک قضاوت گردد، هیچکاری نمی توان انجام داد و باید تن به قضا داد و تقدیر اسارت و انقیاد ملی را پذیرفت. ولی اشیا و پدیده ها بصورت دیالکتیکی تغییر و تکامل می یابند. قوت ظاهری نیروهای امریکائی در بطن خود ضعف باطنی را نهفته دارد. به عبارت دیگر قوت عظیم

خانم یا آقای عزیز!

اگر شما کدام اعلامیه، کتاب و سائر معلومات به انگلیسی داشته باشید، مشتاقم که بخوانم. آیا حزب شما نشریه بین المللی دارد؟ من یک سویدنی هستم و به معلومات در مورد اوضاع فعلی افغانستان و فعالیتهای جنايتکارانه امریکا در کشور شما خیلی علاقه دارم. لطفا معلومات دهید.

مخلص شما اندرسن ۱۷ اپریل ۲۰۰۶

دوست عزیز!

ما تا حال نشریه منظم بین المللی نداریم. درینمورد دوستان خارجی دیگری نیز از ما سوالاتی داشته اند. ما از قبل در تلاش بوده ایم که چنین نشریه ای به وجود بیاوریم. مطالعه نامه های دوستان خارجی ای مثل شما ما را وا میدارد که تلاش های مان را بیشتر سازیم و سعی کنیم هر چه زود تر انتشار نشریه بین المللی حزب را رویدست بگیریم. البته تا حال یکتعداد از اسناد حزب به انگلیسی ترجمه شده است که برخی از آنها در سایت انترنیتی حزب، در بخش انگلیسی، درج است. شما می توانید این اسناد را مطالعه نمایید. به آدرس ذیل مراجعه کنید:

www.sholajawid.org

سلام!

من یکی از طرفداران حزب کمونیست کارگری ایران ... هستم. مسئله ای که می خواستم با شما در میان بگذارم نقد شما بر کمونیسم کارگری است. کمونیسم کارگری جنبشی است که خود را همان جنبش مارکس - انگلس، لنین می داند و به مائوئیسم - تروتسکیسم - استالینیسم مخالف است. نمی خواهم در مورد حزب یا به نقد های ما بر مائوئیسم صحبت کنم. ولی حزب کمونیست کارگری با تنها ۱۵ سال سابقه از تاسیس به مطرح ترین حزب کمونیست - سوسیالیست چپ و اصولا مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی تبدیل شده است. حزب کمونیست کارگری در ایران و عراق تاسیس شده است و دارای رادیو و کانال تلویزیونی جدید می باشد. ولی افغانستان نیز به چنین چیزی محتاج است تا با شعار های رادیکال به چهره شاخص اپوزیسیون جمهوری اسلامی افغانستان تبدیل شود. یاد آوری می کنم که حزب کمونیست کارگری با تکیه بر نظریات مارکسیسم - لنینیسم - حکمتیسم نقطه امید میلیون ها انسان در جهان سرمایه داری است. من منتظر جواب شما هستم.

زنده باد کمونیسم کارگری!

اساس سوسیالیسم انسان است - منصور حکمت.

آزادی، برابری، حکومت کارگری!

م. ع. - ۱۴ اپریل ۲۰۰۶

با درود!

ماشمارابه بیرون آمدن از توهماتي که دامنگیر تان است، دعوت می کنیم.

در قدم اول به بیرون بر آمدن از توهم حکمتیزم. مارکسیزم، به مارکسیزم - لنینزم و سپس به مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است و نه به مارکسیزم - لنینزم - حکمتیزم. مارکسیزم - لنینزم - مائوئیسم درستی خود را در پراتیک انقلابات عظیم پرولتری، انقلاب کمون پاریس، انقلاب اکتوبر روسیه، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتری در چین و در جمعبدی های تئوریک عظیم از این انقلابات ثابت ساخته است. یقینا پراتیک ها و تئوری های مربوطه گنجایش، ونه صرفا گنجایش بلکه گنجایش های زیادی، برای نقد دارد. چرا که تئوری های و پراتیک های قابل تکامل اند. اساسات عظیم پراتیکی و تئوریکی ای که طی این مراحل مختلف تکامل ایدئولوژی پرولتری به کف آمده اند، پایه و اساس تلاش برای تکامل بعدی را تشکیل می دهند.

شما ها با طرح ایزمی بنام حکمتیزم، بجای مائوئیسم و به عنوان سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری فقط خود را مسخره می کنید. چنین ادعائی نه با کله تئوریکی و اندام پراتیکی حزب شما خوانائی دارد و نه با طول و عرض توش و توان منصور حکمت خوانائی داشت.

ثانیا به بیرون بر آمدن از این توهم که حزب کمونیست کارگری نقطه امید میلیون ها انسان در جهان سرمایه داری است. ما نمی دانیم شما در خواب و خیال زندگی می کنید یا در حالت هوشیاری و بیداری؟ یقینا به شما گفته اند که حزب کمونیست کارگری چنین حزبی است و شما هم باور کرده اید. ولی لازم است که خود تان هم کله تان را بکار اندازید و برای یکبار هم که شده درستی و نادرستی این ادعا را آزمایش کنید. راه ساده ئی برای این آزمایش وجود دارد. آیا سطح پراتیکی و تئوریکی حزب کمونیست کارگری اجازه می دهد چنین خوشخیالی هائی داشته باشید یا نه؟ این آزمایش را نه به عنوان یک مقلد طوطی مانند بلکه به عنوان یک انسان هوشیار و قادر به فکر کردن به عمل آورید. البته مقدم بر آن لازم است دیگران را به تقلید از این مرجع که "آیت الله عظمی" بودنش مثل خامنه ئی تقلبی است و صرفا یک سطح خوان است، دعوت نکنید.

ثالثا به بیرون بر آمدن از این توهم که حزب کمونیست کارگری نه تنها مطرح ترین حزب کمونیست، سوسیالیست و چپ بلکه مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی محسوب می گردد. شما فکر می کنید یک حزب سیاسی می تواند با بدست آوردن کانال رادیویی و تلویزیونی از طریق

مغازله و معاشقه با صهیونیسم بین المللی، می تواند به مطرح ترین اپوزیسیون جمهوری اسلامی، آنهم اپوزیسیون کمونیست، تبدیل گردد؟ اگر چنین باشد، درینصورت تسلیم طلبانی مثل سینتا، دادفر، براهوی، سیما ثمر و همقماشان شان در افغانستان که نه تنها کانال های رادیویی و تلویزیونی در اختیار دارند بلکه بر مراجع قدرت اجرائی رژیم دست نشانده و کمیون حقوق بشر آن نیز تکیه زده اند، خیلی بهتر و بیشتر از شما و حزب تان می توانند اپوزیسیون چپ در مقابل اسلامیت های افغانستان محسوب گردند.

رابعا به بیرون بر آمدن از این توهم که شعار های حزب کمونیست کارگری شعار های رادیکال است. ما شعار رادیکال، به شعار انقلابی پیگیر ضد استثمار و ستم می گوئیم و نه به شعار های ریفورمیستی و اکونومیستی. حزب کمونیست کارگری در چوکات مبارزه بدون تخفیف برای سوسیالیسم، از مرحله انقلاب دموکراتیک نوین برای گذار به انقلاب سوسیالیستی، پرش هوائی نمیکند تا راسا به سوسیالیسم برسد، بلکه در واقع منشویک وار رهبری انقلاب دموکراتیک را کلا بر عهده بورژوازی می گذارد و خود به اپوزیسیون بودن و طرح شعارهای ریفورمیستی درداخل نظام استثمارگرانه و استثمارگرانه موجود، تازمانی که سوسیالیسم دریک آینده دوربیرون از چشمرس به ظهوربرسد، اکتفا مینماید. توجه حتی نه چندان دقیق به خواست های برناموی این حزب در برنامه اش گویای این حقیقت است. از این جهت "کمونیسم کارگری" ادامه همان جنبش مارکس و انگلس و لنین نیست، بلکه ادامه برنشتین و کائوتسکی و بخصوص ادامه تروتسکی است.

درینجاییسترا این نمیخواهیم مزاحم خواب های خوش تان شویم. فقط شمارابه مطالعه آن نقد هائی که اتحادیه کمونیست های ایران و به دنبال آن حزب کمونیست ایران (م ل م) از کمونیسم کارگری به عمل آورده اند، فرامی خوانیم.

اما در مورد اینکه به نظر حزب کمونیست کارگری ایران چه چیزی برای افغانستان مورد نیاز است، لازم نیست شما و هم حزبی های دیگر تان خود را به کوچه حسن چپ بزنند. حزب شما سال ها قبل "دفتر افغانستان حزب کمونیست کارگری ایران" را به وجود آورده بود و قرار بود این دفتر برای افغانستان یک حزب کمونیست کارگری بسازد. اما از بخت بد تان مسئول این دفتر یعنی جناب بشارت در زمان حیات منصور حکمت از پهلویش رفت و در نهایت کمونیست های کارگری افغانستانی به سوسیالیست های کارگری تبدیل شدند و با این تکامل سرچیه سازمان سوسیالیست های کارگری رابوجود آوردند. همقماشان دیگری از همین نحله بازم گام دیگری به جلو برداشتند و خود را چپ

ولی پس از مدتی رک و راست به روابط شان اعلام می کنند که دیگر اصلا سنگ سیاست را بوسیده و به زمین گذاشته اند .

از آن پس انجنیر عثمان دیگر یک فرد به اصطلاح غیر سیاسی بود و مصروفیت اصلی اش را تدریس فزیک و ریاضی در کورس هایش تشکیل می داد . موقعیکه در سال ۱۳۶۰ دفتر سیاسی "ساما" مورد ضربت قرار گرفت ، انجنیر عثمان نیز توسط رژیم مزدور کابل دستگیر گردید و شدیداً تحت شکنجه قرار گرفت . چون دو تن از اعضای دستگیر شده دفتر سیاسی "ساما" از پس منظری های سابقه بودند و چون مبارز جانباخته "مجید کلکانی" به عنوان رهبر بنیانگذار "ساما" نیز سابقه پس منظری داشت ، خادیسث های رژیم انجنیر عثمان را به عنوان رهبر عالی "ساما" دستگیر کرده بودند . اما نحوه برخورد وی در زندان با مستنطقین ، رژیم مزدور و اربابان سوسیال امپریالیستش را به این نتیجه رساند که وی واقعا هیچکاره است . به همین جهت پس از مدتی وی را آزاد کردند .

انجنیر عثمان و سائر افراد محفل پس منظر دارای گرایشات چه گواریستی بودند و در خانه های آنها اکثراً در پهلوئی عکس مائوتسه دون عکس چه گوارا نیز وجود داشت و بعضاً حتی بالاتر از عکس مائوتسه دون نصب می شد .

در هر حال ، در صفحات "جواب به نامه های رسیده" همینقدر توانستیم در مورد پهلوئی سیاسی زندگی انجنیر عثمان برای تان بگوئیم . در رابطه با سائر پهلوئی های زندگی او ، بخصوص به عنوان یک استاد ریاضی و فزیک ، به نظر ما لازم نیست در صفحات "شعله جاوید" چیزی بنویسیم . ما شنیده ایم ، که او بعد از کناره گیری از فعالیت های سیاسی ، اعتقادات مذهبی پیدا کرده بوده و مثلاً ادعا کرده بود که از طریق فرمول های ریاضی وجود خدا را ثابت می نماید . با وجودی که روی این موضوع شنیده شده مطمئن نبوده ایم و نیستیم ، ولی یک مسئله ثابت بوده است . پس از آنکه انجنیر عثمان مجبور شد کابل را ترک گفته و برای مدتی در پاکستان مسکن گزین گردد ، کسانی در پاکستان به دیدار وی رفتند . همین افراد می گویند که او و دیگر اعضای فامیلش در اجرای مناسک مذهبی بصورت دقیق پابندی داشته اند .

مضطرب باختری نیز چنین بوده است . او در پشاور برای خود و تمام افراد دیگر خانواده اش یک یک جلد قرآن و یک یک لیر تهیه کرده بوده و همه شان پس از نماز صبح تا طلوع آفتاب به قرائت قرآن مصروف میشده اند . اینکه این قرآن خوانی آنها بعد از رسیدن به برتانیه هم ادامه یافته یا نه ، ما دقیقاً چیزی نمیدانیم .

انجنیر عثمان در جریان تظاهرات های سال ۱۳۴۷ یکی از گردانندگان اصلی آن تظاهرات ها بود و موقعیکه دولت به سرکوب این تظاهرات ها اقدام کرد ، دستگیر گردیده و تحت محاکمه قرار گرفت . او را به سیزده (۱۳) سال حبس محکوم کردند . اما او حتی علیه این حکم محکمه ابتدائیه ، استیناف طلب نشد و در محکمه علنا اعلام کرد که عمر این رژیم تا سیزده (۱۳) سال دیگر دوام نمی نماید تا او را در طی این مدت در زندان نگه دارند .

در درون زندان ، سازمان جوانان مترقی از وی دعوت به عمل آورد که به عضویت سازمان در آید ، اما او در مقابل این دعوت حساسیت و عکس العمل شدید نشان داد و همین موضوع باعث اولین انشعاب در جریان شعله جاوید شد .

سازمان جوانان مترقی در همکاری با دو محفل دیگر (محفل انجنیر عثمان و محفل شاهپور) اقدام به انتشار جریده شعله جاوید نموده بود . اما سازمان خود را به این دو محفل بطور مشخص معرفی نکرده بود بلکه به عنوان دو محفل (محفل یاری ها و محفل محمودی ها) خود را به آنها شناسانده بود . سازمان جوانان مترقی در سطح کل جریان شعله جاوید نیز موجودیت و برنامه اش را مخفی می کرد و شعله یی ها مجموعاً - غیر از اعضای سازمان - از موجودیت آن اطلاع نداشتند .

به همین جهت موقعیکه از انجنیر عثمان دعوت به عمل می آید که عضویت سازمان جوانان مترقی را بپذیرد ، وی با این ذهنیت که یا اصلاً سازمانی وجود ندارد و دعوت کننده یک لافزن دروغگو است و یا اینکه اگر سازمانی وجود داشته باشد کسی حق نداشته آنرا از وی به عنوان یکی از رهبران جریان شعله جاوید و به عنوان یکی از اعضای هیئت تحریریه جریده شعله جاوید مخفی نماید ، شدیداً عکس العمل نشان می دهد و نا رضایتی اش را در سطح کل محفلش انتقال می دهد . این محفل نوشته ای بنام "پس منظر تاریخی" انتشار می دهد و در آن رهبری سازمان جوانان مترقی را درباری و خائن معرفی می کند . از آن پس محفل انجنیر عثمان بنام "محفل پس منظر" معروف می گردد .

"محفل پس منظر" تا زمان کودتای داود خان در ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ به فعالیت های خود به عنوان یک محفل انشعابی از بدنه اصلی جریان شعله جاوید ادامه می دهد . رژیم داود خان ، انجنیر عثمان را از حبس رها می سازد ، در حالیکه رفیقش مضطرب باختری یکسال قبل آزاد شده بود . اما جنب و جوشی که پس از رها شدن انجنیر عثمان از حبس در درون محفل به وجود می آید در واقع بی پایه است . وی مدتی به بهانه تازه آزاد شدن از زندان ، امروز و فردا می کنند ،

رادیکال خواندند . از قرار معلوم ، هر دو گروه ایزم سوم شمایعنی "حکمتیزم" را قبول ندارند چراکه "کمونیستهای کارگری" نیستند ، بلکه "سوسیالیست های کارگری" و "چپ رادیکال" هستند . شما ها باید سعی کنید که این دو گروه نسبتاً نزدیک به خودتان را در قدم اول از مراحل "تکاملی عالی" شان تا سرحد "حکمتیزم" پائین بیاورید و بعد کوشش کنید که میان آنها وحدت برقرار سازید تا زمینه برای تشکیل "حزب کمونیست کارگری" در افغانستان مساعد گردد و دو حزب تان سه حزب شود . این است راه ایجاد اپوزیسیون "چپ دلخواه تان در افغانستان !

زنده باد مارکسیزم - لینینیزم - مائوتیزم !
اساس سوسیالیزم دیکتاتوری پرولتاریا ، ادامه انقلاب تحت دیکتاتوری پرولتاریا و پیشروی بسوی کمونیزم است !
انقلاب دموکراتیک نوین ، انقلاب سوسیالیستی ، انقلابات متعدد فرهنگی ، کمونیزم !

سلام دوست گرامی و ارجمند !
از سایت زیبای تان مستفید شدیم و همیشه از آن استفاده خواهیم کرد . پیروزی های هر چه بیشتر تان را در امور سعادت مردم رنج دیده افغانستان خواهانم .

با عرض معذرت یک سوال داشتیم . خودم زمانی در کورس انجنیر عثمان شاگرد بودم . از برکت انجنیر صاحب عثمان بزرگترین موفقیت های زندگی دراموردرسی رانصیب شده ام . امروز خودم یک انجنیر هستم که اساسات علمی ریاضی و فزیک را از استاد آموختم و تا آخر به موفقیت پیش رفتم . چون همه اینهارامدیون استاد بزرگوارم انجنیر عثمان می دانم علاقه گرفتم تا در مورد زندگی نامه استاد چیز هائی را بدانم .
اگر رفقا لطف کنند در مورد بیوگرافی استاد بزرگوار چیز هائی برایم لطف کنند بسیار ممنون خواهم بود .

تشکر از لطف تان !

با احترام مخلصانه

ا . ن . - ۵ جون ۲۰۰۶

رفیق عزیز! سلام های متقابل مارا بپذیرید . از حسن نظر تان در مورد سایت حزب تشکر . امید واریم بتوانیم آنرا بیشتر و بیشتر پر بار بسازیم . اما در مورد سوال تان :

انجنیر عثمان یکی از رهبران اولیه جریان دموکراتیک نوین (جریان شعله جاوید) بود . او در ابتدای پیدایش جریان ، محفلی داشت که بعد ها به نام "محفل پس منظر" معروف شد . این محفل یکی از محافلی بود که برای انتشار جریده "شعله جاوید" با "سازمان جوانان مترقی" وارد همکاری گردید .

مصاحبه با نماینده حزب کمونیست...

گزارشگر : مایه خوشوقتی است که امکان ملاقات با شما که از جمله رفقای ما در گوشه ای دیگر از جهان می باشید ، فراهم شده است .

مری لو : من نیز به نوبه خود از اینکه توانستم در این راهپیمایی سهم بگیرم و شما و بسیاری از رفقای دیگر را ملاقات کنم ، بسیار مفتخرم .

گزارشگر : اولین مسئله ای را که می خواستم با شما مطرح کنم اینست که : شما از حزبی هستید که در بزرگترین کشور جهان از لحاظ قدرت اقتصادی و نظامی ، قرار دارد . به همین دلیل برای ما اهمیت دارد که نظرات شما را در مورد آسیای مرکزی و جنوبی ، منطقه ای که کشور ما در آن قرار دارد ، بخصوص با توجه به تحولاتی که در چند سال اخیر ، بالاخص اشغال افغانستان ، در آن رخ داده است ، بدانیم .

مری لو : اول از همه بگویم که آمریکا از بسیاری جهات بزرگترین است ، اول از همه بزرگترین ستمگر دنیا است و ما همه تلاش خود را بکار می بریم تا جنبش را بسازیم که در مقابل همه این نوع اعمال آمریکا در سراسر دنیا مقاومت کند و به آنها خاتمه ببخشد .

بلافاصله بعد از ۱۱ سپتامبر بسیاری به ویژه باب آواکیان از حزب ما ، به تحلیل از شرایط و تحولاتی که در پی داشت پرداختند . او فراخوان ساختن نوعی از جنبش را داد که پیامی را به مردم دنیا بفرستد حاکی از اینکه میلیونها نفر در آمریکا هستند که آنها در کنار مبارزه علیه تجاوز امپریالیستها می باشند و اینکه لازم است که این جنبش با خلقهای تحت ستم از جمله خلقهای تحت ستم افغانستان و کل خاورمیانه ارتباط برقرار کند و به آنها بگوید که در این جهان آلترناتیو ها تنها تسلط امپریالیستها و یا تسلط بنیادگرایی اسلامی ، نمی باشد (همانگونه که عنوان یک کتاب آنرا به مثابه دنیای مک دونالد در مقابل دنیای جهاد تصویر می کند) ، بلکه آلترناتیو دیگری هم موجود است و آن ساختن جنبش قدرتمندی است که مردم در هر کجای جهان بدانند که آنها متحدینی دارند و راهی برای مقاومت در مقابل این ستم وجود دارد . او گفت تصور کنید طراوت و زندگی را که این امر به مردم مترقی و انقلابی واقعی در آن کشورها خواهد بخشید تا اینکه جنبش خود را بسازند .

این ، چیزی است که ما در حزب کمونیست انقلابی آمریکا تلاش کرده ایم تا انجام دهیم و قبل از حمله در حال انجامش بودیم . خوب وقتی که فاصله کوتاهی بعد از واقعه ۱۱ سپتامبر،

حمله به افغانستان آغاز شد ما درگیر گردهمایی ها و تظاهراتها علیه جنگ بودیم . در همان زمان و بعد از آن ما می دانستیم که حمله به افغانستان ، آخرین حمله نخواهد بود ، بلکه حمله به عراق نیز در راه بود . بنا براین ما در ابتکار و براه اندازی جنبشی ، یک جنبش ضد جنگ ، جنبشی که در کنار مردم بایستند کمک کردیم . این جنبش نه به نام ما نامیده شد . من و بسیاری دیگر در براه اندازی این جنبش درگیر بودیم . بسیاری دیگر نیز با دورنماها و ایدئولوژی های متفاوتی درگیر بودند . یقینا این جنبش به اندازه کافی گسترده و قدرتمند نبود تا از جنگ عراق جلوگیری کند . اما این جنبش به همراه دیگر جنبش های مردم دنیا و همچنین در کنار تضادها میان امپریالیستها ، باعث شد تا از وقوع این امر که آمریکا هر کاری که دلش می خواهد بکند ، جلوگیری کند .

همانگونه که می دانید آمریکا اگر می خواهد دنیا را کنترل کند ، باید خاورمیانه را کنترل کند . این کنترل به معنی کنترل موقعیت سوق الجیشی و نفت خاورمیانه است تا بتواند شریان حیاتی بقیه کشورهای سرمایه داری را در دست بگیرد . اما این مسئله برای آمریکا آسان نبوده است و آنها با مسائل و مشکلات بسیاری روبرو بوده اند . همانگونه که کنترل این منطقه برای آمریکا حیاتی است ، به همان اندازه مقاومت ، بخصوص مقاومتی که تحت رهبری نیروهای انقلابی باشد ، می تواند به شرایطی خدمت کند که خاورمیانه به نقطه قوتی برای مردم تبدیل شود . ما مصمم هستیم که همه تلاشمان را بکار ببریم تا به ساختن این جنبش به مثابه بخشی از بیرون راندن رژیم بوش و تغییر جامعه به جهتی که در خدمت توقف دادن امپریالیستها و همه کارهایی که می خواهند انجام دهند ، ادامه دهیم . این مارش (راهپیمایی) ای که ما در آن هستیم شیوه بسیار مهمی است که به مردم جهان بگویم که آنها مجبور نیستند که یا با بنیادگرایان اسلامی و باسلطه امپریالیستی بروندهیچکدام آنها وجه مشترک با منافع اکثریت وسیع مردم ندارد .

گزارشگر : در مورد انگیزه های واقعی امپریالیزم آمریکا در حمله به افغانستان که یکی از سئوالات من بود شما صحبت کردید . در نتیجه به نکته بعدی می پردازم . یکی از مسایلی را که آمریکا بهانه کرد و تبلیغات وسیعی را به حول آن به کار انداخت مسئله زنان بود . آمریکا با تمام توان تبلیغاتی خود تلاش نمود تا وانمود بسازد که

برای نجات زنان افغانستان از دست طالبان ، به آنجا می رود . اما یکی از اولین کارهای امریکا کمک به تصویب قانون اساسی اسلامی بود و این کار اولین گام در جهت محصور و موقوف ساختن موقعیت زنان بود و باعث شد که زنان وسیعا از حقوق شان محروم باقی بمانند . اضافه می کنم که صد ها زن بر اثر ستم های وارده بر آنها مثل ازدواج های اجباری ، تجاوز و خشونت ، بخصوص در سمت های غرب و شمال کشور، دست به خودکشی زده اند . قانونهای موجود و تصویب شده این حرکات را عملا کمک می کند و انگیزه می دهد . زنان بطور بی سابقه ای در زندان ها قرار دارند . بنابراین میل دارم که نظر شما را در این رابطه بدانم ، اینکه چه فکر می کنید و یا چه پیشنهادی دارید؟

مری لو : کاملادرست است. یکی ازبهبانه های بزرگ امریکابرای رفتن به افغانستان زنان بود، که حقیقتاوکاملاحرکتی فریبکارانه وخشم آورازطرف رژیم بوش است.چراکه اول ازهمه طالبان از طرف دولت امریکاباستقبال روبروشد،البته تا زمانیکه ازهمگامی باامپریالیست هااجتناب نکردند . امریکا ابتدا از جهادی ها به مثابه مبارزین راه آزادی حمایت میکرد.امریکاباستمگری بنیاد گرایان ارتجاعی بخصوص ستم برزنان مشکلی ندارد.مگرمزمانی که بخوادازاین مسئله به نفع پیشبردمنافع ارتجاعی خوداستفاده کند.امریکا همچنین ازاین مسئله برای جلب حمایت ازجنگ شان استفاده کرد.برخی ازجمله درجنبش زنان از این جنگ حمایت کردندکه درغیراینصورت مخالف جنگ می بودند؛واین درواقع اتفاق افتاد. شمابهترمیدانیدکه یک تعدادازمخالفین حرکتهای جنگی امپریالیزم امریکایاجیزی نگفتندویانیکه از جنگ بصورت مشروط دفاع کردند، فقط بخاطر همین مسئله . این افراودیا جریانات شدیدانگران اوضاع زنان تحت شرایط رژیم بنیادگرایی باشند ، اما آنها فریب رژیم بوش را که ادعای نگرانی در مورداین مسئله راداشت،خوردند.این مسئله بازمهم پیام بسیار مهم این راهپیمایی به زنان افغانستان می باشد . بعدمامی توانیم شرایط زنان افغانستان رادرافغانستان آزاد شده ببینیم.ماباید به اوضاع زنان درشرایط کنونی افغانستان و همچنین عراق بنگریم . زنان تحت رژیم صدام از شرایط بهتری برخوردار بودند ، هر چند که صدام نه آنروز در کمپ خلق قرار داشت ونه امروزقراردارد . سوال من این جاست که امریکاباوجوددفاع ازرژیم هایی مانند رژیم عربستان سعودی که زنان رادربرقع

کارهای دیگری است که باید شما در این وقت کم و باقیمانده انجام دهید. از اینکه این وقت را به ما اختصاص دادید نهایت سپاسگزاریم. امیدوارم که سلام مارابه رفقای حزب ورهبری حزب برسانید.

در عین حال یک نسخه از شعله جاوید را، که یک سال بعد از تشکیل حزب واحد (حزب کمونیست) (مائوئیست) افغانستان (بیرون آمده است)، به شما تقدیم می کنیم.

مری لو: من هم متقابلاً تشکر می کنم و از ملاقات با شما بسیار خوشحال شدم.

بقیه از صفحه: ۱۱

ارزیابی یک نقد از اساسنامه وبرنامه حزب

نفر از فتودال ها و کمپرادور ها پهلوی رژیم کزری ایستاده اند و چند نفرشان پهلوی طالبان. بلکه موضوع بر سر این است که این طبقات استثمارگر به دویخش در حال جنگ تقسیم گردیده اند و شما نمی توانید با هر دو طرف برخوردیکسان داشته باشید. بصورت مشخص شما نمی توانید دو طرف بجنگید و مشت های تان را به هر دو طرف بزنید. این موضوع صرفاً به عنوان یک تاکتیک جنگی مطرح نمی شود بلکه شما باید ببینید که کدام یکی از آنها دشمن عمده است در حین جنگیدن علیه دشمن عمده، علیه دشمن غیر عمده نیز بجنگید و جبهه جنگی را بگشائید که باعث تضعیف شمادر جنگیدن علیه دشمن عمده گردد. در حال حاضر ما برای جنگیدن علیه امپریالیست های اشغالگر و رژیم دست نشانده شان تدارک می بینیم؛ نه برای جنگیدن علیه طالبان. ما در حال حاضر نیز شعار مبارزه مسلحانه علیه طالبان را سر نمی دهیم. ما در برنامه حزب مان تصریح کرده ایم که انقلاب ارضی را نیز در تابعیت از امر مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده پیش می بریم.

با وجود تمام این مسائل، موضوع دفاع از خود در صورت مورد حمله قرار گرفتن، امر دیگری است که در هیچ حالتی نمی توان از آن صرف نظر کرد. حق دفاع از خود در هر حال محفوظ است. البته مسلم است که این حق دفاع نیز یک امر تابع مقاومت علیه اشغالگران و رژیم دست نشانده است، یعنی نباید بمثابه جنگی موازی با جنگ علیه اشغالگران و رژیم پوشالی در نظر گرفته شود.

ادامه دارد

امریکابه اصطلاح بدنبال اوبه آنجا رفت. این مشکلی است که برخی از مردم هنوز در مورد آن روشن نیستند. من قبل تر نیز در مورد افرادی از درون جنبش زنان در امریکا صحبت کردم، که آنها به خاطر ستم بر زنان از جنگ افغانستان دفاع کردند. من فکر می کنم که بسیاری از آنها نتیجه آن آزاد شدن را دیده اند و آنها هم اینست که اوضاع زنان در افغانستان تغییر بنیادی نکرده است.

میلیونها نفر از مردم امریکا علیه جنگ در عراق اند. یکی از آمارهای سنجش افکار عمومی نشان می دهد که اکثریت مردم علیه جنگ میباشند. مردم در مورد اینکه بلافاصله و یا اینکه به تدریج بیرون بیاورند نظرات مختلفی را ارائه داده اند، اما تعداد بسیار فراوانی از زاویه متفاوتی فکر میکنند که این جنگ اشتباه بود. یک بخش بسیار مهم آن خانواده های نظامیان میباشند. مثل سندی شیهان که پسرش در جنگ عراق کشته شد. بطور روزافزونی بر تعداد سربازان امریکایی که علیه جنگ میباشند و علیه آن کاری که در امریکا انجام می دهند افزوده میشود. برخی از رفتن به عراق و جنگ اجتناب میکنند، برخی میخواهند بر گردند. این ها هنوز بخش بزرگی را تشکیل نمی دهند. اما افراد بسیاری علیه جنگ عراق اند. تاجایی که به ایران مربوط میشود، باز هم امپریالیست ها و رسانه ها در گیج کردن مردم حول مسئله هسته یی خیلی مهارت دارند. این از همان نوع چیزهایی است که برای توجیه جنگ عراق بکار بردند، تنها بجای سلاحهای کشتار همگانی اینبار به اصطلاح نیروی اتمی رابکار می برند. احساسات متضادند، اما نکته مثبت اینست که میلیونها و میلیونها از مردم از آنچه امریکا انجام می دهد بسیار خشمگینند. و همچنین از آنچه که در خود امریکا میگذرد نیز بسیار خشمگینند. جنبه دیگری نیز وجود دارد که برخی از مقامات طبقه حاکمه مثل جینز کارپینسکی که در بالاترین رده پرسونل نظامی قرار داشت، ارتش را در اعتراض به رسوایی های مربوط به زندان ابوغریب ترک کرده است و افشا کرده است که شکنجه در آنجا یک سیاست بوده است. در نتیجه او کاملاً علیه آنچه رژیم بوش انجام می دهد شده است. اینها نشانه تحولاتی است که در حال تکوین می باشند.

گزارشگر: بدون شک ما امیدواریم که با توجه به افشاگری های نیروهای انقلابی و مترقی و بخصوص شما ذهنیت توده ها با ترز گردد و این تحولات سرعت بیشتری بگیرند و ما امید داریم و توقع داریم که این افشاء گیری ها بیشتر و بیشتر شوند.

مری لو: ما از هر کاری که در توانمان باشد انجام خواهیم داد.

گزارشگر: سئوالات بسیاری باقی مانده اما می دانیم که از لحاظ وقت در مضیقه قرار دارید و

می بچند و نداشتن هیچ مشکلی با آنها، چه چیزی برای زنان ایران در انبان خود دارد. زنانی از افغانستان که در این راهپیمایی شرکت کردند از نظر من بسیار قابل تحسین و احترام میباشند. آنهایی که در درامه، رفتار مردان و ملاحه به مثابه سمبول رژیم اسلامی) با زنان افغانستانی و بقیه کشورهای تحت این شرایط را نشان میدادند، که چگونه بر آنها حکم می رانند و آنها را سنگسار میکنند. و این بسیار هولناک است، به این دلیل هولناک است که شمادر میباید که اینگونه با زنان افغانستان و ایران و بطور روزافزونی با زنان عراق برخورد می شود. اما در عین حال بسیار لذت بخش بود وقتی که در آخر زنان به پابرمی خیزند، برقع و چادر را کنار می زنند، میز را بر میگردانند و زنجیرها را می شکنانند و ملارا به زنجیر میکشند. این هنوز به واقعیت نه پیوسته است. اما ما مشتاقانه منتظر زمان فرا رسیدن آن میباشیم. بسیار مهم است که مردان بخشی از این راهپیمایی میباشند. رفقای مرد ما باید این مسئله را کاملاً دریابند که رهایی زنان در خدمت رهایی و منافع مردان نیز می باشد. به دلیل اینکه چگونه می توان خلقی را رها کرد در حالیکه نیمی از آن خلق در زنجیر اسیر باقی بمانند و قادر به ایفای نقش کامل خود در جامعه نباشند.

گزارشگر: قبل از سئوال بعدی به نکته ای در رابطه با بحث آخر شما اشاره کنم. ما با درس آموزی از انقلاب فرهنگی و آموزش از تجارب جهانی طبقه مان از جمله خدماتی که حزب شما و رفیق باب آواکیان در این زمینه انجام داده است، درک و فهم مان در مورد لزوم همگامی مردان و زنان را ارتقاء داده ایم و با دیدگاههایی که گویا پس از آمدن نظام سوسیالیستی مسایل بخودی خود حل می شوند و زنان آزاد می شوند مرز بندی نموده ایم. به این نتیجه رسیده ایم که همیشه و در هر حال و هر زمان این مبارزه باید به پیش رود و بخصوص م ل م ها از همان ابتدا باید نقش فعالی در جنبش زنان و مبارزه برای رهایی زنان ایفاء کنند. پیام هایی که از طرف حزب ما و همچنین از طرف واحد اروپای حزب ما به این کارزار زنان ارسال شده است در راستای این مسئله می باشد.

برگردیم به سوال بعدی که میخواستم مطرح کنم. با توجه به جوی که امپریالیزم امریکابه بعد از ۱۱ سپتامبر ایجاد کرد و با استفاده از آن به افغانستان و سپس به عراق حمله کرد، مردم در خود امریکا چه نظر دارند و آنها در مورد اشغال افغانستان و عراق چه می گویند؟

مری لو: خوب عکس العمل های متفاوتی در میان قشرهای مختلف مردم وجود داشته است. هنوز هم در میان بسیاری از مردم ماهیت امپریالیستی جنگ علیه عراق روشنتر از افغانستان است، چرا که اسامه بن لادن در افغانستان بود و

اول ماه می

یک میلیون تن از مهاجرین و طرفداران شان خیابانهای آمریکا پر کردند

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

اول ماه می در آمریکا مهاجرین همراه با مدافعانشان به خیابان هاریختند. بانبروی غیرقابل انکار یک میلیونی و با هم گفتند که دیگر بس است! کارخانه ها و مدارس خالی شدند و رستوران ها و مغازه ها را

تعطیل کردند. بیش از یک میلیون نفر در لاس آنجلس و ۴۰۰ هزار نفر در شیکاگو. ده هاهزار تن در نیویارک، سن فرانسیسکو، سیاتل و میلوکی. چندین هزار نفر در سراسر آمریکا منجمله شهرهای کوچک و روستاهائی در آیوا، انبراسکا، کانزاس، ویسکانسین، مینه سوتا و تکزاس. جمعیت عمدتاً امریکای لاتینی بودند، اما گروه های مهاجرین از کشورهای مختلف دنیا نیز حضور داشتند. افریقا، کارائیب، آسیا و خاورمیانه، اروپای شرقی و ایرلند.

این مقاومت عظیمی است در مقابل اقدامات سرکوبگرانه و استثمارگرانه دولت آمریکا علیه مهاجرینی که اجازه اقامت رسمی ندارند. صد هاهزار تن از شرکت کنندگان که اجازه اقامت رسمی ندارند خطر دستگیری و اخراج را بجان خریدند و در این مقاومت بزرگ شرکت کردند. جمعیت عمدتاً پرولتر بودند. از سایه های بیرون آمده و سر خود رابه نشانه مقاومت بالانگاه داشتند. باید این جوشش مقاومت و مبارزه را جشن بگیریم. از این قهرمانی باید تجلیل بعمل آوریم، از آن حمایت کنیم و آن را گسترش دهیم.

در چند ماه گذشته در میان مهاجرین موج اعتراض و مبارزه براه افتاده است؛ موجی که در حال عوض کردن مختصات سیاسی این کشور است. میلیونها نفر رابه مبارزه علیه حکومت و علیه این نظام به میدان آورده است و سوالات مهمی را در مقابل هر یک گذاشته است؛ در مورد ماهیت این نظام، چگونه باید با آن مبارزه کرد و چه باید کرد که این نظام ستم و استثمار راسر نگون کرد.

مقاومت یک اقلیت، عده زیادی را بیدار کرده و به آنان الهام داده است. آنان برای همه کسانی که از رژیم بوش و کارهای آمریکا عصبانی اند الگوی خوبی میباشد.

در کنگره لایحه های ضد مهاجرین یکی پس از دیگری ارائه میشود. تام ترانکردو، که یک سیاستمدار فاشیست کنگره آمریکا است میخواهد حق

برای گذر از مرز جانشان را به خطر میاندازند. پولیس مهاجرت آمریکا شکارشان کرده و رفتاری را که با جانیان میکند با آنان در پیش میگیرد. ده تاده تادرخانه های تنگ و نمناک زندگی میکنند. در کار طاقت فرسای مزارع و مشقت خانه ها ذره ذره می میرند. چند تا حق و حقوقی هم که دارند اکنون از سوی دولت آمریکا تهدید می شود می خواهند انسانیت شان را نیز از آنان بگیرند.

شهروندی را از کودکانی که در آمریکا از پیدرو مادر مهاجر بدنیامی آیند، بگیرد و فاشیستهای دیگر مانند مینیتمن پیشنهاد میدهند که مرزها میلیتاریزه شود و مهاجرین را شکار کنند زیرا به گفته وی این مهاجرین بافت جامعه آمریکا را بهم میزنند. در چنین شرایطی این جنبش جدید مهاجرین بدون دچار شدن به ترس و وحشت از اینکه اوضاع از این هم بدتر شود، فریاد زد: بوش! خوب گوش بده! ما وارد مبارزه شده ایم! و مردمی که متحد باشند هرگز شکست نمی خورند!

چقدر هیجان انگیز است به خیابانهای ریختن صداها هزار پرولتر، آنها هم در ایالات متحده آمریکا! و چقدر عالی و بجاست که این اعتراض در روز اول ماه می انجام گرفت؛ در روز جشن انقلابی پرولتاریای بین المللی. نام این تظاهرات در بسیاری نقاط این بود: یک روز بدون مهاجرین! و واقعاً در آن یکروز بدون مهاجرین، همه چیز خوابید؛ کارخانه ها، رستوران ها، ساختمان سازی، مزارع، حمل و نقل و بسیاری از صنایع و خدمات.

نکته بسیار مهم آن است که این تظاهرات ها در شهرهای کوچک و روستائی که در چند سال گذشته دچار تغییرات مهمی در زمینه ترکیب جمعیتی شده بودند، نیز اجرا شدند. این شهرهای کوچک و روستاها هرگز یک تظاهرات سیاسی بخود ندیده بودند. در چند سال اخیر کارخانه های بسته بندی گوشت و دیگر صنایع این شهرها عده زیادی از کارگران مکزیک و آمریکای مرکزی رابه استخدام خود در آورده اند. در سال ۱۹۷۰ جمعیت لاتین این شهرها نزدیک به صفر بود اما در سال ۲۰۰۰ در برخی به ۱۰ درصد و در بعضی دیگر به ۴۵ درصد رسید. در دجاج سیتی در ایالت کانزاس ۱۵۰۰ پرولتر مهاجر در خیابانهای اصلی شهر تظاهرات کردند و هر ۵ کارخانه بسته بندی گوشت متوقف شدند و تعطیل کردند. در شهر امپوریا از ایالت کانزاس (شهری که ۲۵ هزار جمعیت دارد و ۲۰ در صد آن لاتین هستند) بیش از ۱۵۰۰ نفر تظاهرات

کردند.

برای هیئت حاکمه آمریکا، میلیون ها مهاجر که از مرزها رد شده و به آمریکا می آیند، دشمن محسوب میشوند؛ دشمنی که باید از آن ترسید و به آن حمله کرد. اما

پرولتاریای انقلابی و متحدانش، به این خواهران و برادران مهاجر خوشامد میگویند. آنان نقطه قوت استراتژیک مبارزه ما برای انقلاب هستند.

در این تظاهرات ها، عده زیادی پرچم آمریکا را حمل میکردند. این نشان میدهد که این عده در مورد ماهیت آمریکا دچار توهم و خوشحالی هستند. ونمی دانند که معنای آمریکا برای زندگی اکثر مردم جهان چیست. اما در میانه اینها هزاران تن پرچم سرخ حمل میکردند. عده ای از آنان آگاهانه میدانند که این پرچم نماینده انقلاب پرولتری است. برخی هاهم پرچم سرخ حمل میکردند و هم پرچم آمریکا! این نشان میدهد که این جنبش هنوز نتوانسته از چارچوبه هائی که برای بورژوازی قابل قبول است خود را بیرون بکشد. این وضع نشانگر آن بود که نیاز به یک رهبری انقلابی است.

این جنبش به میلیون هاتن دیگر که مهاجر نیستند الهام بخشیده است و آنان را مصمم کرده که به مقابله با تبعیض و ضدیت با مهاجرین بلند شوند. در تظاهرات های اول ماه می این تاثیر گذاری کاملاً مشهود بود. در شیکاگو مردم کاران اجتماعی که با قربانیان تجاوز کار میکنند با درفش گراتسیا (از شمشاکر میکینیم) شرکت کردند. سفید پوستانی که عضو کلیسا هستند برای تظاهر کنندگان آب می آوردند و روی بینشان نوشته بود: مهاجرین دیروز، از مهاجرین امروز حمایت کنید! امر شما امر است!

یک رسته دانشجویان پزشکی که از هرملیتی در آن بود شعار میدادند: بیمارانمان را معالجه خواهیم کرد، اجازه اقامت رسمی هم لازم نیست! شعار های دیگری اینها بود: ما، همه مهاجریم! اوپا هیچ انسانی، غیر قانونی نیست!

بذره های اتحاد میان مردم کاشته شد. اگر آن را پیروانیم میتواند تبدیل به چیزی قدرتمند و زیبایی بشود که در مبارزه علیه نظام ویرای یک جهان بهتر، ضروری است.

ایران : خطر یک جنگ دیگر...

از سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۹ می و ۵ جون ۲۰۰۶

تمرین نظامی حمله به ایران شرکت کرده اند. ساندی تلگراف خبرازیک جلسه محرمانه میان کابینه دولت برتانیه و جنرالهای اردو دادکه موضوع بحث، حمله احتمالی به ایران و عواقب آن بود .

این گزارشات زمانی منتشر شدند که شورای امنیت سازمان ملل به ایران ۳۰ روز مهلت برای توقف غنی سازی اورانیوم را داده بود... جان بولتن، سفیر امریکادرسازمان ملل، در سخنرانی سالانه کمیته امورعامه امریکا - اسرائیل گفت : " رژیم ایران باید بدانند که اگر درجاده انفرادیین المللی حرکت کند، باید منتظر عواقب دردناکی باشد." او تهدید کرد که امریکا آماده است "از تمام ابزارهای ممکن برای متوقف کردن این تهدید استفاده کند ." از همه تکان دهنده تر تا کیدهای مکرر جورج بوش است که : "انتخاب نظامی روی میز است ." با این وجود امریکائی ها انکار میکنند که در تدارک جنگ میباشند. آنان اصرار میکنند که هنوز در حال استفاده از راه های دیپلماتیک میباشند. مفهوم این علامت دادن های متناقض چیست؟ شک نیست که امریکا قایم موشک بازی میکند. از یک طرف آشکارا سعی میکند جو فضایی سیاسی مساعدی برای آغاز یک جنگ بوجود آورد و از سوی دیگر، سعی میکند واقعبینانه معلوم خطر را ببیند. مقامات قصر سفید آشکارا میگویند دامن زدن به توهم دیپلماتیک یک عنصر ضروری برای آماده کردن افکار عمومی امریکا و اروپا برای دست زدن به یک جنگ است .

در چنین حالتی، رژیم ایران سعی میکند مردم را بی خبر از سخنان تهدید آمیز مقامات امریکائی نگاه دارد و یا اینکه میگوید این تهدیدات هیچ نیست ؛ مگر یک جنگ روانی .

اهداف امریکا چیست؟

امریکا ادعا میکند که هدف عمده اش تضمین تبعیت ایران از پیمان منع افزایش سلاح های هسته ای (ان پی تی) است. امریکا مدعی است که ایران در پی دستیابی به سلاح هسته ای است... اما نتوانسته است این را ثابت

کند... متخصصین غربی تخمین می زنند که حتی اگر ایران در پی دستیابی به سلاح هسته ای باشد، دارای مواد خام، ابزار و تکنولوژی لازم نیست و حداقل ۵ تاده سال طول میکشد که به آن نقطه برسد. امریکائنها کشور در تاریخ بشر است که بر سر مردم بمب هسته ای انداخته (شهرهای هیروشیما و ناگازاکی در جاپان) و نه تنها صدها هزار نفر را کشته بلکه برای چندین نسل مردم آن مناطق را معیوب کرده است . چنین قدرتی چطور می تواند ادعا کند که میخواهد جلو تولید سلاح هسته ای را بگیرد ؟ ۶۰ سال از ریختن بمب هسته ای بالای هیروشیما و ناگازاکی میگذرد ولی امریکا هنوز حاضر نیست از مردم جاپان عذرخواهی کرده و بگوید از ارتکاب این جنایت متأسف است. چرا؟ امریکاهزاران کلاهک هسته ای تولید کرده و هرگز حاضر نشده است که از زرادخانه هسته ای خود بکاهد. چرا؟ امریکا، و قیحانه کشورهای دیگر را تهدید به بمباران هسته ای می کند. چرا ؟

این سوالات در مورد دولت انگلیس نیز صدق میکند. انگلستان اخیرا راکت های تحت البحری خود را که موسوم به تراپیدنت است قویتر کرده است. این یک تخلف آشکار از ان پی تی است. در جنوری سال گذشته، شیراک رئیس جمهور فرانسه، و قیحانه تهدید کرد که اگر لازم باشد بخاطر منافع ملی فرانسه از بمب های هسته ای اش استفاده خواهد کرد. بزرگ ترین تخطی از ان پی تی توسط امریکا و متحدانش انجام شده است: آنها با وجود این که این پیمان را امضاء کرده بودند، اسرائیل را تبدیل به یک قدرت هسته ای کردند؛ و اسرائیل کشوری است که موجودیتش بر اشغال سرزمین های دیگران و تهدید کشورهای دیگر به حمله نظامی، بنا شده است. اسرائیل حاضر به امضای ان پی تی نشده است و نسبت به قطعنامه های شورای امنیت سازمان ملل بی اعتنائی نشان داده است، ولی سازمان ملل حتی بطور دیپلماتیک اسرائیل را محکوم نمی کند چه برسد به تنبیه های بین

المللی. تنها مشغله امریکا و متحدانش آن است که چگونه اسرائیل را مسلح تر کنند. اگر امریکا خیلی به ان پی تی علاقه دارد پس چرا همین دو ماه پیش قبول کرد که به هند تکنولوژی هسته ای جدید بفروشد؟ هند کشوری است که حاضر به امضای قرارداد ان پی تی نشده و بمب هسته ای ساخته و آزمایش کرده است. هند کشوری است که اغلب به کشورهای همسایه اش (نیپال، بنگله دیش، سیریلانکا، کشمیر) حمله کرده و در گذشته با پاکستان و چین وارد جنگ شده است. پس چرا ؟ جالب آن است که کشورهایی که خودشان ان پی تی را زیر پا گذاشته اند و یا اصلا ان پی تی را امضاء نکرده اند، عضو هیئت اصلی آژانس بین المللی انرژی هسته ای میباشند و قرار است در مورد اینکه کدام کشورها از ان پی تی تبعیت نمی کنند، قضاوت کنند!

واضح و مبهره است که نگرانی واقعی امریکا و کشورهای دیگری که میخواهند ایران را به شورای امنیت کشانده و تنبیه کنند این نیست که ایران ان پی تی را رعایت نمی کند. منافع دیگری در کار است .

در طول سفر کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه امریکا، به شمال انگلستان خبرنگاران به او گفتند که بهتر است قبول کند که اشغال عراق یک اشتباه بود. او جواب داد که امریکا اشتباهات تاکتیکی کرد اما حمله به عراق به لحاظ استراتژیک درست بود زیرا ساختن یک نظم نوین در شرق میانه با وجود صدام حسین، ممکن نبود. همین منطق را در مورد جمهوری اسلامی بکار می برند. در مارچ گذشته او نقطه نظرات خود را چنین تشریح کرد : "هیچ کشوری به اندازه ایران برای ما تهدید آفرین نیست زیرا سیاست های ایران ناظر بر ایجاد شرق میانه ایست که درست صدوهشتاد درجه با شرق میانه ای که مامی خواهیم بوجود آوریم، متفاوت است." خبر نگاری از رایس پرسید: "آیا امریکا حاضر است قول دهد که در صورتیکه ایران برنامه هسته ای خود را کنار بگذارد به آن حمله نکند؟"

رایس در جواب گفت: "مطلقاً خیر. زیرالایران یک خرابکار در نظام بین المللی است... دادن ضمانتهای امنیتی اصلاً مطرح نیست." (به نقل از آسوشیتد پرس ۲۲ می) هنری پرچت، که در سال های میان ۱۹۷۸ تا ۱۹۸۰ مسئول بخش شرق میانه در وزارت امور خارجه امریکا بود در اکتوبر ۲۰۰۵ در مجله فارین سرویس ژورنال نوشت که بسیاری از رژیم های دیگر دنبال دست یابی به سلاح هسته ای هستند و حقوق مردم خود بخصوص زنان را لگدمال کرده جنایاتی شبیه جنایات جمهوری اسلامی را مرتکب میشوند؛ اما امریکا آنان را دوستان وفادار خود محسوب کرده و تقویتشان میکند. تنها دلیل واقعی کارزار امریکا علیه ایران، خصومت آمریکا با این رژیم است. او در ۳ اپریل مصاحبه ای با بی بی سی فارسی کرد و گفت: "حتی اگر ایران قبول کند که اشتباه کرده و دیگر برنامه انرژی هسته ای خود را دنبال نمی کند... و واقعا آن را کنار بگذارم اطمینان دارم که امریکا خواهد گفت ایران حامی عمده تروریسم است، در صلح میان اسرائیل و اعراب خرابکاری می کند، حقوق بشر را نقض میکند... تا زمانی که رژیم اسلامی ایران از شرق میانه ناپدید نشود امریکائی ها راحت نخواهند بود."

اینها استدلالات قدرتمندی از سوی طرف داران منافع امپریالیسم امریکادار شرق میانه است و نشان میدهد که نگرانی امریکا از پی تی نیست بلکه خود رژیم اسلامی، حداقل در شکل و شمایل کنونی اش، است.

استادسیاست خارجی امریکا صحبت از شرق میانه بزرگی که از مراکش تا افغانستان امتداد مییابد، کرده اند. امریکانیان دارند که ساختار منطقه را عوض کنند تا به اهداف سلطه گرانه جهانی اش دست یابد. شرق میانه دارای بزرگترین ذخیره نفت جهان است و بزرگترین تولیدکنندگان نفت جهان در اینجا قرار دارند. همچنین دارند یکی از بزرگترین منابع گاز است. اکثریت سوخت جهان از خلیج فارس و دریای عربی گذر میکند تا به بازارهای جهان برسد. نفت آنقدر مهم است که کنترل این کالا کلیدی است برای کنترل جهان منجمله کشورهای اروپائی، جاپان، چین، هندو و دیگر اقتصادهایی که وابسته به جریان یابی بدون وقفه نفت میباشند. برای امریکا اهمیت جنگ انداختن بر شرق میانه دست یابی به سوده های فوری نیست. نفت را برای این می خواهد که بتواند علیه رقبایش استفاده کند

حتی اگر به معنای آن باشد که در کوتاه مدت ضرر کند. همانطور که لنین در "امپریالیسم بالاترین مرحله سرمایه داری" گفت: "یکی از ویژگی های امپریالیسم رقابت میان چند قدرت بزرگ در دستیابی به هژمونی است - یعنی رقابت بر سر فتح سرزمین هانه صرفاً بخاطر خودشان بلکه برای تضعیف رقیب و کاستن از هژمونی وی."

بعلاوه، اهمیت شرق میانه فقط نفت نیست. این منطقه به لحاظ جغرافیائی محل تقاطع میان سه قاره و در واقع دروازه ورود به آنهاست. منجمله دروازه ورود نظامی ایران یکی از مهمترین کشورهای شرق میانه است و به این دلیل در طول قرون توجه قدرت های استعماری و امپریالیستی را بخود جلب کرده است. بعلاوه، بدلیل داشتن مرز طولانی مشترک با شوروی سابق نقش خاصی را برای غرب و آمریکا بازی کرده است.

انقلاب سال ۱۳۵۷ ضربه سنگینی به امپریالیسم آمریکا بود. رژیم شاه که توسط امریکا و انگلیس در ایران به قدرت رسیده بود سرنگون شد و به این ترتیب یک ستون مهم قدرت امریکادار منطقه ضربه خورد. هر چند افتادن انقلاب زیر رهبری اسلامی این ضربه را ملایم تر کرد اما بهر حال ضربه ی سنگینی برای امریکا بود. بلاک امپریالیستی غرب که تحت رهبری امریکا بود، از طریق کشورهای اروپائی، رژیم اسلامی ایران را مهار کرد و نگذاشت که به مدار بلاک امپریالیستی شوروی برود. غربی ها رژیم ایران را در مدار امپریالیسم غرب نگاه داشتند و به جمهوری اسلامی کمک کردند که انقلابیون را سرکوب کرده و دهها هزارتن از آنان را کشته و اعدام کند.

اما اوضاع جدیدی پس از فروپاشی شوروی در جهان بوجود آمده و امریکا تنها ابر قدرت جهان شده است. امریکا دیگر نمی تواند به نظم کهن شرق میانه که در شرایط متفاوتی بوجود آمده بود، اکتفا کند. این مسئله نگاه امریکا به جمهوری اسلامی را کاملاً عوض کرده است. رژیمی که در چارچوب اوضاع قبلی برایش قابل قبول بود، اکنون کاملاً غیر قابل قبول بنظر می رسد. نه بخاطر اینکه این رژیم تغییراتی کرده است بلکه بخاطر اینکه امریکا معتقد است اکنون تجدید سازماندهی شرق میانه ضروری و ممکن است و برای اینکار لازم است که رژیم ایران تغییر کند. امریکا دنبال اهداف لگدانی بسیار گسترده تر از

سرنگونی رژیم ایران است. مهمترین مسئله آن است که جای این رژیم را چه خواهد گرفت. مطمئناً برای امریکا وقوع یک انقلاب واقعی حداقل همانقدر غیر قابل قبول است که وجود جمهوری اسلامی. امریکا بدنبال مستقر کردن رژیمی در ایران است که آزادی عمل لازم برای دستیابی به اهداف منطقه ای اش را بدهد. مثلاً استقرار نیروهای نظامی امریکا در ایران. به نظر امریکا در پرتو فروپاشی شوروی و بوجود آمدن تعادل قوای نوین و تبدیل امریکا به تنها ابر قدرت، این راه حل برای مسئله ایران، "حق" امریکا است و راه حلی "متعادل" است.

همانطور که لنین نوشت: "سرمایه مالی و بوجود آمدن تراستها، تفاوت ها میان نرخ رشد بخشهای مختلف اقتصاد جهان را از میان نمی برد بلکه افزایش می دهد". امروز، در حالیکه اقتصاد رقبای امریکادار اروپا و جاپان سرعت در حال جلوزدن از امریکا است، اما در زمینه نظامی امریکا رقیبی ندارد. یک کشور امپریالیستی دارای قدرت نظامی است و اراده اش را به پشتوانه آن به دیگران تحمیل میکند و منافع اقتصادی اش را به زور نیروی نظامی اش تامین میکند. ساختار مناطق نفوذ امپریالیستی در جهان که بر پایه توازن قوا میان دو بلاک امپریالیستی رقیب (یکی به سرکردگی آمریکا و دیگری شوروی) بوجود آمده بود دیگر ضرورت وجودی خود را از دست داد. لنین میگوید: "تحت سرمایه داری، وقتیکه راهی بجز قهر راهی برای حل خود بیابند؟" تلاشهای امریکا برای تبدیل ایران به یک مستعمره جدید در مرکز رقابتها میان امپریالیستها بر سر تجدید تقسیم جهان بر مبنای توازن قوای نوین، قرار دارد.

تاکتیکهای احتمالی امریکا

در خدمت به اهداف استراتژیکش

... استراتژی امریکادار رابطه با ایران را بحث کردیم. اکنون به بررسی تاکتیکهای احتمالی امریکا در خدمت به تحقق استراتژی اش، می پردازیم.

سیاستمداران آمریکا، این تاکتیکهای احتمالی را "انتخاب هائی که روی میز قرار دارند" می خوانند.

آیا امریکابا توجه به مشکلاتی که در عراق دارد، دست به اقدام نظامی علیه ایران خواهد زد؟

مطمئناً پیشنهاد امریکامینی بر مذاکره مستقیم

با ایران به معنای آن نیست که تصمیم گرفته از این راه نرود. ممکن است مذاکرات مستقیم صورت بگیرد و ممکن است نگیرد. نتایج را نمی توان پیش بینی کرد. اما یک چیز مسلم است و آن اینکه قبل از دست زدن به جنگ، امریکامجبور است که یک پروسه فعالیت‌های دیپلماتیک براه اندازد تا بتواند شرایط سیاسی لازم را در دوزمینه بوجود آورد؛ در زمینه آماده کردن افکار عمومی در امریکا و در خارج و همچنین معامله کردن وزیر فشار گذاشتن قدرت های بزرگ دیگر.

روزنامه نیویارک تایمز در شماره دوم جون نوشت: «دستیاران بوش معتقدند که رهبران ایران شروط اصلی بوش را نخواهند پذیرفت». شرط اصلی بوش آن است که ایران مستثنی از تمام کشورهای جهان باید قبول کند که کاملاً غنی سازی و باز یافت اورانیوم را قطع کند حتی اگر زیر نظر بازرسان بین المللی باشد. این به معنای تبعیت کامل از امریکا خواهد بود. احتمال دارد که بوش به رهبران ایران پیشنهاد آن را بدهد که در ملاء عام چکمه های اورا بپوشند و دست به خودکشی سیاسی بزنند. نیویارک تایمز مینویسد: این پیشنهادی است که با هدف پذیرفته نشدن داده شده است. یکی از افراد محفل داخلی بوش به این روزنامه گفت: «اگر قرار است به رویارویی با ایران برویم باید اول نشان دهیم که ماسعی کردیم که مذاکره کنیم.»

پل رینولدز، تحلیل گر بی بی سی در تاریخ ۲ جون، بی پرده چنین تحلیل کرد: «سرسختان و اشنگتن با پیشنهاد مذاکره مستقیم امریکا با ایران، همراهی کرده اند زیرا معتقدند نظر آنها مبنی بر لزوم دست زدن به اقدام نظامی علیه ایران را ثابت خواهد کرد. و میگویند با این سیاست امریکا می تواند چین و روسیه را نیز متحد کند... پس از شکست خوردن مذاکرات، سرسختان و اشنگتن فشار خواهند آورد که شورای امنیت سازمان ملل قطعنامه ای صادر کرده و به ایران دستور توقف غنی سازی را بدهد و اگر روسیه و چین جلو تحریم ها را بگیرند آنگاه فشار خواهند گذاشت که امریکا همراه با متحدانش بطور یکجانبه دست به عمل زنند. اگر تحریم ها نتوانستند کاری کنند آنگاه حمله نظامی را پیش خواهند کشید.»

تحریم ها

در ابتدای امر، امریکا به دلیل مخالفت های روسیه و چین، از شورای امنیت سازمان ملل

نخواست که تحریم های دیپلماتیک و اقتصادی علیه ایران اعمال کند. کاندولیزا رایس، وزیر امور خارجه آمریکا، در ماه مارچ گفت: «هیچ کس نگفته است که بلافاصله باید دست به تحریم علیه ایران بزنیم.» اما در واقع، امریکا در این مسیر قرار گرفته است و بنظر می رسد پیشاپیش جدول زمانی خود را نیز تعیین کرده بود. در اوایل جولای، رایس تاکید کرد که: «تکلیف این مسئله واقعا باید در عرض چند هفته آینده تعیین شود.»

در جلسه ای که اول جون در وینا میان امریکا و دیگر ۴ عضو شورای امنیت سازمان ملل (انگلستان، فرانسه، روسیه و چین) و آلمان و رئیس دیپلماسی اروپای واحد، برگزار شد، آنان در مورد برخی تحریم های ابتدائی به توافق رسیدند. البته هنوز جزئیات آن آشکار نشده است. گفته می شود که چین و روسیه توافق کردند که آنها حتی اگر تحریم ها را مورد تأیید قرار ندهند مانع آن نیز نخواهند شد. در صورت عدم توافق ایران با اولتیماتومی که تحت رهبری امریکا به آن داده شده است، ایران به این صورت تنبیه خواهد شد که مقامات رسمی کشور حق سفر نخواهند داشت و ایران به لحاظ تسلیحاتی نیز تحریم خواهد شد. چنین تحریمی احتمالا می تواند به معنای کشیدن یک حلقه نظامی به دور ایران باشد. در این سناریو، تحریم ها می توانند گام به گام صحنه را برای جنگ آماده کنند، حتی اگر قدرت های دیگر ناراضی باشند یا اینکه با آن مخالفت کنند. اگر نگاهی به مورد عراق بیاندازیم می بینیم که دیپلماسی، تحریم و مانور دادن در شورای امنیت سازمان ملل و غیره نه تنها مانع وقوع جنگ نشدند بلکه جاده را برای آن صاف کردند. نقشه امریکا که توسط رایس معین شده است، این بار کمی متفاوت است. این نقشه قرار است مانع از آن شود که در این فاصله، دعواها میان قدرت ها در ملاء عام آشکار شود.

از آنجا که ایران از روسیه و چین اسلحه می خرد، تحریم تسلیحاتی باعث تضعیف نظامی اش خواهد شد. بطور کلی، جمهوری اسلامی در مقابل فشارهای خارجی بسیار شکننده است زیرا اقتصادش بشدت به بازار جهانی گره خورده است. افزایش عظیم قیمت های نفت در دهسال گذشته ایران را به لحاظ اقتصادی مستثقل نکرده است بلکه

بیشتر وابسته به صادرات نفت کرده است. درآمدهای نفتی ایران نسبت به سال ۱۹۹۷ تقریباً سه برابر شده است. اکنون تقریباً سه چهارم درآمد دولت را درآمدهای نفتی تشکیل می دهد. بعلاوه، تحریم واردات منجمله ماشین آلات و تکنولوژی، می تواند سرعت تمام اقتصاد ایران را فلج کند. همین اختلال توانائی های رژیم را بشدت کم خواهد کرد و بطور قطع از نظر سیاسی آن را بی ثبات خواهد نمود.

ممکنست روسیه و چین در مقابل تحریم هایی که مانع از آن شود که نفت ایران را بخرند مقاومت کنند اما کشتی های نظامی امریکا و اروپا در آب های خلیج آنان را قانع خواهد کرد که مقاومت نکنند. در جنگ جهانی دوم، تحریم حمل نفت به جاپان، جاپان را وادار کرد که به پرل هاربر حمله کند. دهسال تحریم علیه رژیم صدام حسین آن را به لحاظ اقتصادی و نظامی کاملاً ضعیف کرد بطوری که عراق حتی قبل از حمله امریکا، کاملاً قابل شکست دادن شده بود. این الزاما به معنای آن نیست که این بار نیز امریکا دهسال صبر خواهد کرد

انتخاب های نظامی اشغال :

اگر امریکا تصمیم بگیرد که به ایران حمله کند، شکل حمله وابسته به عوامل گوناگون خواهد بود - منجمله وابسته به اختلافات میان قدرت های بزرگ، رشد مخالفت های توده ای علیه جنگ و اوضاع سیاسی در داخل ایران و توانائی های نظامی امریکا.

شک نیست که امریکا برای دست یافتن به اهداف استراتژیکش در منطقه و جهان، که گرفتن ایران و تبدیل آن به یک مستعمره جدید امریکا را ضروری می کند، ترجیح می دهد که دست به اشغال کامل ایران بزند - چیزی شبیه عراق یا حداقل مانند افغانستان. اما گمان می رود که دست زدن به چنین عملیاتی تقریباً ناممکن باشد.

اردوی امریکا در عراق گیر کرده است و در افغانستان با مشکلات زیادی روبروست. در حال حاضر و حداقل تا آینده نزدیک، اردوی امریکا در عراق در موقعیتی است که می خواهد مانع از آن شود که در عراق شکست بخورد. امریکائی ها نقشه تقلیل سربازان خود در این دو کشور را کاملاً کنار گذاشته اند. امریکا از تمام نیروهای ذخیره اش استفاده کرده است.

بعلاوه، ایران از عراق بزرگتر بوده و سه

برابر آن جمعیت دارد. جغرافیای ایران بسیار ناهموار است و برای تانکها و خود روهای نظامی امریکا موانع زیادی ایجاد خواهد کرد. حتی در عراق که زمین بسیار مساعد و هموار دارد، خود روهای نظامی آمریکا در مقابل جنگی که نیروهای مقاومت پیش می‌برند، کارآئی کاملی ندارند.

تحلیل گران نظامی امریکائی میگویند: امریکا برای اینکه واقعا عراق را زیر کنترل درآورد، نیاز به سه برابر سربازان فعلی اش دارد. اگر این را بخواهیم به اشغال ایران تعمیم دهیم می بینیم که امریکا (خودنمائی هاو تفرعن های جورج بوش به کنار) آن مقدار نیرو را ندارد که بخواهد در ایران بطور مستقیم به اهدافش دست یابد.

مشکلاتی که در مقابل امریکا سربلند کرده باعث اختلافات جدی در هیئت حاکمه امریکا بر سر اینکه در رابطه با ایران چه رویکردی را اتخاذ کنند شده است.

بمباران نظامی ایران :

یکی دیگر از انتخابها که بطور علنی بحث می شود، بمباران مراکز هسته ای ایران، و برخی مراکز سیاسی و نظامی ایران است. بدون شک امریکا علیرغم ضعفهایش قادر است چنین کاری را انجام دهد. امریکا از این نوع جنگها که نام "مرگ از بالا" را به آن داده خوشش می آید. سوال اینجاست: این راهکار چه دستاوردهای سیاسی و نظامی برای امریکا خواهد داشت؟

بسیاری از استراتژیستهای امپریالیست میگویند که با استفاده از موشک و یا هواپیما می توانند ضربات نابود کننده ای به برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران بزنند. اما، اولاً برنامه هسته ای جمهوری اسلامی ایران نگرانی اصلی امریکا نیست. ثانياً، حتی اگر نگرانی واقعی اش هم باشد، امریکا خوب می داند که ایران اصلاً توان تولید سلاح هسته ای را ندارد. این نوع حمله نظامی ممکنست ضربات نظامی و سیاسی بر رژیم ایران وارد آورد اما احتمالاً امریکا نخواهد توانست به طور مستقیم به اهدافش در ایران و منطقه دست یابد. اینکه چنین حمله ای ممکنست به سقوط رژیم کمک کند غیر واقعی بنظر میرسد. در واقع ممکنست به هیئت حاکمه ایران کمک کند که صفوف خود را متحد کنند. ممکنست به این رژیم منفرد کمک کند که بر پایه ناسیونالیسم مقداری پایه برای خود فراهم کند.

افزاده بر آن، ممکنست ایران در جای دیگری تلافی کند. در اینصورت عملیات نظامی محدود دیگر محدود باقی نمی ماند. برای مثال ممکنست تنگه هرمز را ببندد، یا تلاش کند از طریق متحدین خود در عراق و افغانستان و لبنان تلافی کند. بنابراین یک حمله نظامی به چند نقطه ممکن است تبدیل به یک جنگ میان ایران و آمریکا شود. حتی ممکن است تمام شرق میانه را شعله ور کند و شرایطی را بوجود آورد که مقابله با آن ورای ظرفیت نظامی امریکا باشد. البته ممکن است گفته شود که تسلط کامل بر شرق میانه برای امریکا حکم "همه چیز یا هیچ چیز" را دارد.

بمباران ایران ممکن است تنش ها میان امپریالیستها را بیفزاید. میان قدرت های بزرگ بر سر اینکه چه زمانی و چگونه به ایران حمله شود اختلاف نظر موجود است. در مورد جنگ عراق، وقتی که امریکا دست به یک تهاجم گسترده و کامل زد، قدرت های دیگر را ساکت کرده و وادار کرد که سلطه امریکا را بعنوان یک فاکت و عمل متحقق شده برسمیت بشناسند. بمباران نظامی ایران یکسلسله دستاوردهای نظامی و سیاسی برای امریکا در بر دارد اما نه از آن نوع که امریکا بتواند به اهدافش دست یابد. بیشتر از آنکه نتیجه آن دستیابی امریکا به اهدافش باشد، باعث برخاستن اعتراضات توده ای در ابعاد جهانی خواهد شد. تا زمانی که تکلیف این مسئله که کدامیک از قدرت های امپریالیستی ایران را کنترل می کند تعیین نشود، امپریالیستهای دیگر نیز اهداف خود را دنبال خواهند کرد. و این با نقشه های امریکا تداخل خواهد کرد.

خلع سلاح کردن ایران :

علاوه بر انتخابهایی که در بالا بحث کردیم، اشکال دیگری از دخالت احتمالی امریکا هم موجود است که زیاد بر سرش در مطبوعات بحث نمی شود. اشغال قسمتی از ایران و جدا کردنش از بقیه کشور، یکی از آنهاست. در این سناریو، ولایت جنوبی ایران به نام خوزستان، می تواند هدف چنین حمله ای باشد. بیشتر منابع نفتی ایران در اینجا متمرکز است. در جریان جنگ ایران و عراق در دهه ۱۹۸۰ هدف استراتژیک صدام حسین تسخیر خوزستان بود و این چیزی بود که آمریکا صدام را برای عملی کردنش تشویق می کرد.

خوزستان از نگاه نظامی امتیازاتی برای امریکا دارد. اول اینکه مرز بزرگی با عراق دارد و از نظر ارضی هموار است؛ بنابراین اشغال آن می تواند نسبتاً سریع انجام شود. از بصره تا اهواز راه کوتاهی است. امریکا می تواند تحت نام "ثبات عراق" دست به چنین کاری بزند. برای کم کردن هزینه های سیاسی چنین حرکتی، امریکا پیشاپیش بهانه اش را آماده کرده است: ایران در امور عراق دخالت می کند. تمام احزاب شیعه که زیر حمایت جمهوری اسلامی بودند امروزه بخشی از حکومت وابسته به امریکا می باشند. و امریکا جمهوری اسلامی را متهم می کند که "تروریستها را مسلح می کند". اما هنوز نتوانسته مدرکی در این مورد ارائه دهد. چنین ادعائی حتی منطقی نیست. قابل تصور نیست که رژیم شیعه ایران به نیروهای سنی مقاومت عراق کمک کند. اشغال خوزستان توسط امریکا به لحاظ اقتصادی رژیم ایران را نه تنها فلج می کند بلکه به احتمال زیاد موجب سقوطش خواهد شد. ممکن است باعث باز شدن شکاف هائی شود که بدلیل ستم ملی به وجود آمده است. تقریباً نیمی از جمعیت کشور از ملیت هائی تشکیل می شود که زیر ستم دولت مرکزی اند که عمدتاً ملیت فارس را نمایندگی می کند. امریکا می تواند بگوید که عربهای ایران از وی "کمک" خواسته اند و آمده است که آنها را "نجات" دهد.

سیمور هرش در مقاله ای در مجله نیویارکر در باره تدارک امریکا برای حمله به ایران نوشته بود: «یکی از مشاوران حکومتی که با غیرنظامیان وزارت دفاع امریکا روابط بسیار نزدیکی دارد به من گفت که واحدهائی با اقلیت های ایران منجمله آذری ها در شمال، بلوچ ها در جنوب شرقی و کردها در شمال شرقی کار می کنند.» خصلت انفجاری ملل اقلیت ایران در ماه می توسط اعتراضات توده ای در ولایت آذربایجان یکبار دیگر نمایان شد. این اعتراضات در جواب به یک کارتون بود که آذری ها را بصورت سوسکهای احمق نشان می داد. در چند ماه گذشته در بلوچستان نیز برخوردهائی بوده است. برخی از نیروهای کرد ایرانی نیز پایشان را در جای پای جلال طالبانی و مسعود بارزانی گذاشته اند. رهبران کرد ایران بطور مرتب از سوی امریکا برای شرکت در بحثهای تدوین سیاست خارجی

حل این مسئله ممکن است به خطرناکترین کار ممکن دست زند.

استراتژیست های امپریالیستی میگویند : سلاح هسته بی نیز جزء لیست است ؛ هسته بی نیز در منو است . ببینید چه کلماتی را برای گزارش یک جنایت عظیم انتخاب می کنند؟

شک نیست که برخی نیروهای درون رژیم بوش و بطور کلی در هیئت حاکمه امریکا ، استفاده از سلاح هسته بی را راهی برای جبران ضعف های این ابرقدرت می دانند . نتیجه استفاده از بمب هسته بی مرگ فوری صدها هزار نفر و مرگ تدریجی چندین برابر دیگر است . حاکمان امریکا برای رسیدن به اهدافشان و تامین منافعشان از هیچ جنایتی رویگردان نیستند . این را در هیروشیما و ویتنام و عراق نشان داده اند . آنان در هیچ چیز به اندازه خونریزی مهارت ندارند. در واقع تفرعن مقامات نظامی و غیرنظامی امریکامتکی بر آن است که سلاح هسته بی دارند و می توانند دست به حمله هسته ای بزنند .

ادامه دارد

بی احمقانه است . اما این کار احمقانه باشد یا نباشد ، بحث در مورد آن واقعی است . این مسئله آنقدر واقعی است که سناتور امریکائی ، ادوارد کندی ، علنا از امریکا تقاضا کرد که علیه ایران فقط از سلاح های غیر هسته بی استفاده کند . جک استرا که وزیر امور خارجه تونی بلیر بود از کار برکنار شد . مطبوعات انگلستان حدس می زنند که تونی بلیر به این دلیل جک استرا را برکنار کرد که او علنا با استفاده از سلاح هسته بی علیه ایران مخالفت کرده بود . وقتی از جورج بوش در مورد استفاده از سلاح هسته بی سوال شد وی حاضر به آن نشد که بگوید امریکا از سلاح هسته بی استفاده نخواهد کرد . همانطور که روزنامه گاردین در شماره ۴ می خود گزارش داد : « وقتی که ماه گذشته از جورج بوش سوال شد که در صورتی که ایران حاضر به توقف غنی سازی اورانیوم نشود، آیا احتمال دارد که امریکا دست به حمله هسته بی علیه ایران بزند ، وی جواب داد : « همه انتخابها روی میز است . » وقتی امپریالیزم امریکا عمدا دندانهایش را نشان می دهد ، باید وی را جدی گرفت . امریکا میان تضاد گیر کرده است : تضاد میان اینکه باید به اهدافش در شرق میانه دست یابد ولی قادر نیست سربازان کافی برای انجام اینکار پیاده کند . در نتیجه برای

امریکا شرکت می کنند . بیش از یکسال است که در اهواز ناآرامی هائی بوده است . بدون شک بسیاری از اعتراضات توده بی واقعی علیه اقدامات ستمگرانه رژیم جمهوری اسلامی وجود داشته است . اما انفجار بمبها در محلات شلوغ شهر مشکوک است . رژیم جمهوری اسلامی ، امریکا و برتانیه را متهم به دخالت در این وقایع کرده است .

اگر حمله امریکا محدود به خوزستان شود ، نیاز به نیروی بزرگی نخواهد داشت . اما معلوم نیست که امریکا بتواند حتی همان مقدار سرباز را پیاده کند. اضافه بر این ممکن نیست که بتواند پیش بینی کند بعد از اشغال چه پیش خواهد آمد . این کار ممکن است امریکا را به درون اوضاع نامساعدی که سعی می کند از آن پرهیز کند بکشاند.

آیا تهدیدات امریکا مبنی بر استفاده از سلاح هسته ای علیه ایران تهدیدات میان تهی است ؟

آشکار شدن این واقعیت که ارتش امریکا در حال بحث پیرامون استفاده از سلاح هسته بی تاکتیکی علیه برخی اهداف در ایران است ، بسیاری را شوک زده کرده است . عده ای می گویند این صرفا تهدیدات میان تهی است . جک استرا ، وزیر امور خارجه وقت انگلیس گفت فکر استفاده از سلاح هسته

بقیه در صفحه : اول

تظاهرات بیسابقه مائوئیست های نیپال ...

سرویس خبری جهانی برای فتح - ۵ جون ۲۰۰۶

صد ها وسیله نقلیه عمومی ، جمعیت را از مناطق پایگاهی انقلابی و مناطق روستائی مرکز نیپال به پایتخت آورده بودند بسیاری از این مردم قبل از این پای شان به پایتخت نرسیده بود . هتل ها قیمت های مخصوص برای اتاق های شان تعیین کرده بودند و مردم شهر در همه جا خیمه زده بودند تا جمعیت را در آنها جای دهند . بسیاری از شرکت کنندگان شهری از هواداران مائوئیست ها بودند و بسیاری دیگر کسانی بودند که آمده بودند تا ببینند مائوئیست ها چه حرفی برای گفتن دارند . هزاران داوطلب جوان که تعداد زنان جوان در میان آنان برجسته بود و همه تی شرت های سرخ با عکس پراچندا به تن کرده بودند ، نظم گرد همآئی را بر عهده داشتند . نیروهای حکومتی حلقه محکمی به دور گرد همآئی به وجود آورده بودند و نیروهای مسلح حضور کامل داشتند تا مانع از آن شوند که جمعیت به قصر شاه که در چند صد متری قرار داشت حمله ور شوند .

محل برگزاری گرد همآئی نیز اهمیت داشت . جمعیت که عظیم تر از میدان گرد همآئی بود از حصار های تودیکل که محل رسم گذشت نظامی است و قبل مردم عادی اجازه ورود به آنجا را نداشتند و تا کنون برای جشن های شاهی استفاده می شد ، گذشتند و در آنجا تجمع کردند . مردم روی چوکی هایی نشستند که قبلا همراهان شاه و جنرال های فتودالش می نشستند .

در جاهاتیکه سابقا فقط پرچم های خاندان سلطنتی را نمایش می دادند ، درفش های سرخ کمونیستی در همه جا بر زمین کوبیده شدند . علاوه بر موسیقی و رقص ، سخنرانی اصلی توسط کریشنا بهادر ماهارا ایراد شد . کریشنا رئیس کمیته ای است که حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) برای مذاکره با پارلمان جدید تعیین کرده است . او در سخنرانی اش به احزاب پارلمانی به دلیل عقب نشینی شان از قرار داد ۱۲ نکته بی که با حزب کمونیست نیپال (مائوئیست) امضا کرده بودند ، انتقاد کرد . این قرار داد ۱۲ نکته بی یک جنبش ضد شاهی در سراسر کشور را دامن زد . او بالای این احزاب انتقاد کرد که در انحلال پارلمان و فرا خواندن انتخابات برای مجلس موسسان سر سختی نشان میدهند .

ارزیابی یک نقد از اساسنامه و برنامه حزب قسمت سوم

انتقادات از برنامه حزب

برنامه حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان، در واقع شامل چهار قسمت اصلی و یک قسمت ضمیمه است:

- ۱ - مسائل عام ایدئولوژیک - سیاسی (مارکسیزم - لنینیسم - مائوئیسم؛ انترناسیونالیسم پرولتری؛ اوضاع جهانی و جنبش جهانی کمونیستی)
- ۲ - مسایل مربوط به اوضاع کنونی افغانستان (سیمای کنونی افغانستان؛ مناسبات تولیدی حاکم بر افغانستان؛ طبقات اجتماعی جامعه افغانستان؛ تضاد های اجتماعی مهم شامل دو مسئله زنان و مسئله ملیت ها.)

بقیه در صفحه: ۵

جواب نامه های رسیده

ماشمارابه بیرون آمدن از توهماتانی که دامنگیرتان است، دعوت میکنیم. در قدم اول به بیرون بر آمدن از توهم حکمتیسم. مارکسیسم، به مارکسیسم - لنینیسم و سپس به مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم تکامل یافته است و نه به مارکسیسم - لنینیسم - حکمتیسم. مارکسیسم - لنینیسم - مائوئیسم درستی خود را در پراتیک انقلابات عظیم پرولتری، انقلاب کومون پاریس، انقلاب اکتوبر روسیه، انقلاب چین و انقلاب فرهنگی پرولتری در چین و در جمع بندی های تئوریک عظیم از این انقلابات ثابت ساخته است. یقینا پراتیک ها و تئوری های مربوطه گنجایش، و نه صرفا گنجایش بلکه گنجایش های زیادی، برای نقد دارد، چرا که تئوری ها و پراتیک های قابل تکامل اند. اساسات عظیم پراتیکی و تئوریکی ای که طی این مراحل مختلف تکامل ایدئولوژی پرولتری به کف آمده اند، پایه و اساس تلاش برای تکامل بعدی را تشکیل می دهند.

شما ها با طرح ایزمی بنام حکمتیسم، بجای مائوئیسم و به عنوان سومین مرحله در تکامل علم انقلاب پرولتری فقط خود را مسخره می کنید. چنین ادعائی نه با کله تئوریکی و اندام پراتیکی حزب شما خوانائی دارد و نه با طول و عرض توش و توان منصور حکمت خوانائی داشت.

در صفحه: ۱۲

اول ماه می

یک میلیون تن از مهاجرین و طرفدارانشان خیابان های امریکا را پر کردند

نقل از سرویس خبری جهانی برای فتح

در این تظاهرات ها، عده زیادی پرچم آمریکا را حمل میکردند. این نشان میدهد که این عده در مورد ماهیت آمریکادچارتوهم و خوشخیالی هستند. ونمی دانند که معنای آمریکابرای زندگی اکثر مردم جهان چیست. اما در میانه اینها هزاران تن پرچم سرخ حمل میکردند. عده ای از آنان آگاهانه میدانند که این پرچم نماینده انقلاب پرولتری است. برخی هاهم پرچم سرخ حمل میکردند و هم پرچم آمریکا! این نشان میدهد که این جنبش هنوز نتوانسته از چارچوبه هائی که برای بورژوازی قابل قبول است خود رابرون بکشد. این وضع نشانگر آن بود که نیاز به یک رهبری انقلابی است.

در صفحه: ۱۸

ایران: خطر یک جنگ دیگر

از سرویس خبری جهانی برای فتح - ۲۹ می و ۵ جون ۲۰۰۶

مقاله زیر خلاصه بخش اول و دوم از یکسلسله مقالات جهانی برای فتح میباشد که تهدیدات امریکامینی بر جنگ علیه ایران را از چند زاویه مورد تجزیه و تحلیل قرار میدهد.

یک جنگ دیگر در خاورمیانه یک احتمال واقعی است.

مجله نیویارک تایمز، روزنامه واشنگتن پست و ساندی تایمز در ماه اپریل گذشته بطور جداگانه گزارشهایی رادر مورد تدارک امریکابرای حمله به ایران منتشر کردند. همه این گزارشات بر مصاحبه با مقامات نظامی و امنیتی عالی رتبه امریکامتکی اند. سیمور هرش در مجله نیویارک نوشت که امریکا علاوه بر وارد آوردن ضربات نظامی معمول در فکراستفاده از بمبهای هسته ای تاکتیکی است. ساندی تایمز نوشت که نیروهای نظامی بر تانیه، تحت رهبری اردوی امریکا، در ...

بقیه در صفحه: ۱۹

www.sholajawid.org

سایت شعله جاوید در انترنیت:

Sholajawid2@hotmail.com

آدرس ایمیل شعله جاوید:

تکثیر مجدد از: هواداران « حزب کمونیست (مائوئیست) افغانستان » - اروپا